

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رمضان، ماه ضیافت خدا

در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان هستیم، ماه رحمت و برکت، ماه ضیافت و میهمانی حضرت سلطان السلاطین. ندای حضرت معبود که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...﴾^۱

فرح بخش ترین نداست که به گوش جان اهل ایمان می‌رسد و آنان را با شوق و شعف بی‌پایان به اجابت دعوت و امتثال امر و اطاعت فرمان وا می‌دارد، آنگونه که محبوبی حبیبش را و معشوقی عاشقش را صدا بزند که بیا به خانه‌ی من و بنشین در کنار من.

آری ای کسانی که ایمان به من آورده و دوستدار من هستید، از شما خواسته‌ام امساک کنید از آنچه که من نمی‌پسندم. در این یک ماه از همه چیز جدا شوید و به من پیوندید. این ندا چنان نشاط و فرح در مؤمنان ایجاد می‌کند که سر از پاشناخته آماده برای تحمّل هرگونه رنج و تعب از گرسنگی و تشنگی و ترک دیگر تمایلات خود می‌گردند و به زبان حال خویش می‌گویند:

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۳.

هوای کعبه چنان می دواندم به نشاط

که خار مغیلان حریر می آید

دو تعبیر بسیار لطیف

فرموده است:

(الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أَجْزَى بِهِ)؛^۱

روزه مال من است و من خودم به آن پاداش می دهم.

در این جمله دو تعبیر بسیار لطیف آمده است.

اول:

(الصَّوْمُ لِي)؛

روزه مال من است.

در هیچ یک از عبادات ظاهراً اینگونه گفته نشده است. درباره‌ی نماز داریم:

﴿...أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾؛^۲

...نماز را به یاد من باشی.

یعنی ذکر و یاد من، غرض اصلی از نماز است و درباره‌ی حج آمده:

﴿...لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ...﴾؛^۳

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۰، صفحه ۳۱۷.

۲- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹۷.

...بر مردم [واجب] است برای خدا کعبه را زیارت کنند...

ولی آن لطافتی که در «الصَّوْمُ لِي» هست در «اقم الصَّلوةَ لَذِكْرِي» و در «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» نیست (ارباب ذوق این لطافت را می فهمند).
دوم:

(أَنَا أَجْزَى بِهِ)؛

من، خودم پاداش روزه دار را می دهم.

معمولاً شخص عظیم القدر بزرگی بخواهد اجر و مزد کارگزاران خانه اش را بدهد، دستور به خادمان خود می دهد که اجر و مزد آنها را بپردازید و هیچگاه شخص خودش اقدام به این کار نمی کند. ولی بندگان روزه دار آن چنان نزد خدا مکرّمند که نمی فرماید دستور به فرشتگان مقرب می دهم که اجر و پاداش آنها را بپردازند بلکه می فرماید: من خودم - بدون واسطه - اقدام به پاداش دادن به آنان می نمایم:

﴿...وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾؛^۱

...گروهی از بهشتیان، خود پروردگارشان ساقی آنان می باشد.

این معنا بنا بر این است که کلمه‌ی (أَجْزَى) به اصطلاح ادبی، صیغه‌ی فعل معلوم باشد و اگر آن را به صیغه‌ی فعل مجهول بخوانیم (أَنَا أَجْزَى بِهِ) معنا بسیار

۱- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲۱.

لطیف تر از معنای اوّل خواهد شد، زیرا معنا این می شود که: من خودم پاداش روزه می شوم، یعنی متاعی ارزشمند تر و عالی تر از لقاء و دیدار جمال خودم نیست که به عنوان پاداش روزه به روزه دار بدهم؛ آنگونه که در پاداش نفس مطمئنه فرموده است:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ.... وَادْخُلِي

جَنَّتِي﴾؛^۱

به سوی خدایت باز گرد.... و به بهشت خودم داخل شو.

این نشان می دهد جَنَّتِي که از آن خداست، امتیاز خاصی از دیگر جَنّات دارد و آن جَنّت لقاء و آن هدف اصلی از آفرینش انسان کامل است.

مقصود از انقطاع الی الله

باری، حقیقت روزه امساک است و خودداری کردن از توجّه قلبی به غیر خدا که در لسان ادعیه از آن، تعبیر به "انقطاع" شده است. در مناجات شعبانیه که زمینه ساز ماه مبارک رمضان است آمده:

﴿إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَانْرِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ
نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ فَتَصِلَ إِلَيَّ
مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ﴾؛^۲

۱- سوره ی فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

۲- بحار الانوار، جلد ۹۱، صفحه ی ۹۸.

خدایا چنانم کن که از همه جدا گشته به تو پیوندم و دیدگان دل‌های
ما را به روشنایی دیدارت منور گردان تا دیدگان دل‌ها حجاب‌های
نور را بشکافند و به معدن عظمت واصل گردند.

خدایا! به من عنایت کن که از همه چیز بریده شوم و دل به چیزی نبندم. البته
این کار ساده‌ای نیست. ما از همان لحظه که چشم به این جهان گشوده‌ایم غیر خدا
را دیده و دل به آن بسته‌ایم. مدتی به پستان مادر و آغوش پدر چسبیده و در فراق
آنها گریسته‌ایم؛ بعد از آن کفش و کیف و کلاه و اسباب بازی را محبوب خود
دانسته و سرانجام به زن و فرزند و پول و جاه و مقام وابستگی پیدا کرده‌ایم و هم
اکنون از اقبال آنها خوشحال و از اِدبارشان محزون می‌شویم. بنابراین ما کجا و
انقطاع از غیر خدا کجا؟! در مناجات شعبانیه الفاضلی را به زبان جاری می‌کنیم و
اکثراً نمی‌فهمیم مقصود از انقطاع چیست و فرضاً هم که معنای آن را بفهمیم،
متحقق گشتن جان به حقیقت آن بسیار سفر باید تا پخته شود خامی.

(إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ
نَظَرِهَا إِلَيْكَ)؛

خدایا! موقِّع کن از هر چه که ماسوای توست منقطع شوم و تنها به تو
پیوندم و دیدگان دل‌های ما را به روشنایی خاصی که در پرتو آن به
تو بنگریم منور گردان.

(حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ التُّورِ)؛

تا دیده‌ی دل‌ها، حجاب‌های نور را که میان ما و تو حائل شده است
بشکافد.

(فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَ تَصِيرُ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ)؛
و به معدن عظمت واصل شده و جان‌های ما آویخته به عزّ قدست
گردد.

مراتب انقطاع الی الله

انقطاع از غیر خدا هم مراتب دارد:

۱- امساک چند ساعتی از روزهای ماه مبارک رمضان از خوردن و آشامیدن و دیگر
مبطلات روزه که انقطاع عوام مردم است.
۲- بازداشتن اعضا و جوارح از ارتکاب گناه و اعمال ناپسند در نزد خدا در
طول ماه مبارک رمضان علاوه بر امساک از مبطلات روزه که انقطاع خواصّ
بندگان است.

۳- خالی کردن خانه‌ی دل از توجّه به هر چه که غیر خداست در تمام مدّت
عمر علاوه بر امساک از مبطلات روزه در ماه مبارک رمضان و علاوه بر بازداشتن
اعضا و جوارح از ارتکاب گناهان که انقطاع اخصّ خواصّ از عبادالله المخلصین
است و آنها خانه‌ی دل را یکجا قُرق برای خدا کرده‌اند و هیچ جای خالی از قلبشان
برای کسی یا چیزی غیر خدا باقی نگذاشته‌اند آن گونه که جناب یوسف
صدیق علیه السلام به زلیخا که با عشوه گری‌های عجیب می‌خواست در دل او جا کند فرمود:

﴿...مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي...﴾^۱

این شدنی نیست و هرگز تو نخواهی توانست در گوشه‌ای از زوایای قلب من
جا کنی و لذا خدا درباره‌اش فرمود:

﴿...إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾^۲

...به تحقیق او از بندگان خالص گشته‌ی ماست و فضای جانش، یک جا
قرقگاه ماست.

آری این انقطاع به معنای واقعی و ذکرالله حقیقی است و تحقق‌بخش به
حقیقت "الصَّوْمُ الی و انا اجزی به".

تا فراموش نگردد غیر حق	در حقیقت نیستی ذاکر بدان
چون فراموش شود مادون او	ذاکری گر چه نجیبانی زبان

لزوم آمادگی برای ورود به ماه رمضان

اینجا مناسب است چند جمله‌ای از خطابه‌ی الهام‌بخش رسول اکرم ﷺ را
که در هفته‌ی آخر ماه شعبان ایراد فرموده‌اند بشنویم:

(اَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ
الْمَغْفِرَةِ)؛^۳

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۳.

۲- همان، آیه‌ی ۲۴.

۳- وسائل الشیعه، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۳۱۳.

ای مردم! به طور قطع و مسلم ماه خدا رو به سوی شما آورده است. این که رسول اکرم ﷺ با تأکید مکرر فرارسیدن ماه مبارک رمضان را به مردم مسلمان اعلام می کند، احتمالاً نشان دهنده ی این مطلب است که آمادگی لازم را برای پذیرش ماه خدا در مردم ندیده است. از باب مثل کسی که می داند امشب مسافر عزیزی از سفر باز می گردد ولی خانه اش را برای پذیرایی از او مهیا نساخته است، یکی از نزدیکانش با تأکید مکرر به او می گوید: امشب مسلم بدان آن عزیز از سفر باز می گردد و به خانه ات وارد می شود. اینجاست که پیامبر اکرم ﷺ برای آماده سازی مردم برای استقبال از ماه خدا فرموده است:

(أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ)؛

ای مردم! مسلماً ماه خدا با برکت و رحمت و مغفرت به سوی شما رو آورده است.

(شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ وَجُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ)؛ ماهی که شما در آن به میهمانی خدا دعوت شده، مورد اکرام خدا قرار گرفته اید.

(فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بِنِّيَاتٍ صَادِقَةٍ وَقُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُوفِّقَكُمْ لَصِيَامِهِ وَتِلَاوَةِ كِتَابِهِ)؛

حال با نیتاتی صادق و قلب هایی طاهر از خدا بخواهید توفیق

روزه‌داری و تلاوت کنابش را به شما عنایت کند.

(وَ احْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَ غُضُّوا عَمَّا لَا يَحِلُّ عَلَيْهِ النَّظَرُ أَبْصَارَكُمْ)؛

زبان‌هایتان را از گفتارهای ناپسند حفظ کنید و چشم‌هایتان را از آنچه

که نگاه به آن حلال نیست فرو پوشید.

تا روزه‌هایتان؛ روزه‌ی به معنای واقعی باشد و گرنه چند ساعتی روزها گرسنه

و تشنه ماندن و شب‌ها به اضعاف مضاعف جبران نمودن روزه‌ی واقعی که مُقَرَّب

انسان نزد خدا باشد نخواهد بود!

(أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ حَسَنَ مِنْكُمْ فِي هَذَا الشَّهْرِ خُلِقَ كَانَ لَهُ جَوَازٌ

عَلَى الصَّارِطِ)؛^۱

ای مردم! هر یک از شما در این ماه اخلاقش را نیکو گرداند [و با

افراد خانوادهاش خوشرفتار باشد] دارای جواز [عبور از] صراط

خواهد شد.

زنی روزه‌دار به خدمتکار خانه‌اش ناسزا گفت، رسول خدا ﷺ غذایی نزد

او فرستاد که بخورد. او گفت: من روزه دارم، فرمود تو چطور روزه‌داری که به

خدمتکار خانه‌ات ناسزا گفتی؟!

فرموده‌اند:

۱- الاقبال، صفحه‌ی ۲.

(كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالْظَّمَاءُ)؛^۱

چه بسیار روزه‌داری که جز گرسنگی و تشنگی از روزه‌اش بهره‌ای
نمی‌برد.

قرآن با کمال صراحت و قاطعیت فرموده است:

﴿...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾؛^۲

...منحصراً خدا از تقوایپیشگان [عبادانشان را] می‌پذیرد.

در آیه‌ی صیام هم فرموده است:

﴿...كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾؛^۳

مقصود اصلی از واجب کردن روزه بر شما اهل ایمان، به دست آوردن
ملکه‌ی تقوا بوده است. از جمله‌ی عباداتی که در ماه مبارک رمضان شایسته است
روی آن تکیه شود و مورد توجه بیشتر قرار گیرد، نافله‌ی لیل و نماز شب است؛
قسمتی از شب را بیدار بودن و به عبادت خدا پرداختن از شئون شیعه‌ی آل
محمد ﷺ است. حال اگر کسی صورت مفصل آن را از دعا برای ۴۰ مؤمن و ۷۰
استغفار و ۳۰۰ العفو نتوانست انجام دهد، کافی است چند دقیقه‌ای قبل از طلوع
فجر از جا برخیزد و ظرف ده پانزده دقیقه چند رکعت به حمد تنها بدون سوره هم

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۱۴۵.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۷.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸۳.

که شده بخواند او در زمهری اهل تهجد به حساب خواهد آمد ان شاء الله.

وسوسه‌های شیطان

البته شیطان به وسوسه برمی‌خیزد و می‌گوید این که نماز شب نمی‌شود! نه دعا برای ۴۰ مؤمن دارد نه ۷۰ بار استغفار و نه ۳۰۰ بار العفو آن هم حمد تنها بی‌سوره و لش‌کن بگیر و بخواب. از تو نخواسته‌اند همین خواب تو عبادت است. آری خدا فرموده است:

﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا...﴾؛^۱

حقیقت این که شیطان دشمن آشکار شماست، شما هم او را دشمن

خود بشناسید....!

اعتنا به وسوسه‌های او ننمایید و بگویید لعنت خدا بر تو باد. من نماز را به همین کیفیت می‌خوانم و از خدای مهربان خویش امید پذیرش دارم.

لَذَّتْ خُلُوتٌ بِمَحْبُوبٍ بِي هَمَّتَا

در روایت آمده خدا به حضرت موسی عليه السلام فرمود:

(يَا بْنَ عِمْرَانَ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي فَإِذَا جَنَّةُ اللَّيْلِ نَامَ عَنِّي)؛

ای پسر عمران! دروغ گفته کسی که پنداشته مرا دوست دارد و

همین که شب فرا رسید، از من بی‌خبر افتاده و خواب رفته است.

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۶.

(أَلَيْسَ كُلُّ مُحِبٍّ يُحِبُّ خُلُوتَ حَبِيبِهِ)؛

آیا چنین نیست که هر محبتی خلوت با محبوبش را دوست دارد؟

ساعت آخر شب ساعت خلوت با خداست!

(يَا بْنَ عِمْرَانَ هَبْ لِي مِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ وَ مِنْ بَدَنِكَ الْخُضُوعَ

و مِنْ عَيْنَيْكَ الدُّمُوعَ سَتَجِدُنِي قَرِيباً)؛^۱

ای پسر عمران! به من از قلبت؛ خشوع و از بدنت؛ خضوع و از

چشمانت، اشک بده، آنجاست که مرا نزدیک خواهی یافت!

مقصود از روزه داری، کسب ملکه‌ی تقوا

در پایان خطبه‌ای که از رسول اکرم ﷺ در هفته‌ی آخر شعبان راجع به

موقعیت عظیم ماه مبارک رمضان نقل شده امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جا

برخاست و عرض کرد:

(يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ)؛

ای رسول خدا! چه عملی در این ماه افضل اعمال است؟

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: الْوَرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ)؛^۲

رسول خدا ﷺ فرمود: پرهیز از گناهان [افضل اعمال این ماه

۱- وسائل الشیعه، جلد ۷، صفحه ۷۷، با اندکی تفاوت.

۲- همان، جلد ۱۰، صفحه ۳۱۳.

است].

که یک درس عملی و تمرین روحی می شود برای انسان و او را تا ماه رمضان آینده پاک و مطهر از آلودگی های اخلاقی و عملی نگه می دارد.

﴿...كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾

به دست آوردن ملکه‌ی تقوا مقصود اصلی از ایجاب صیام بوده است!

چرا رمضان شهرالله است؟

ماه مبارک رمضان به تعبیر پیامبر اکرم ﷺ شهرالله یعنی ماه خداست که در خطبه‌ی هفته‌ی آخر ماه شعبان فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ)؛^۱

ای مردم، ماه خدا توأم با برکت و رحمت و مغفرت به سوی شما آمد. البته همه‌ی ماهها ماه خدا و همه‌ی زمانها مخلوق خداست و اختصاص به یک ماه رمضان ندارد. این برای نشان دادن عظمت و کرامت و شرافت این ماه مبارک است؛ چنانکه کعبه‌ی مکرمه را بیت الله یعنی خانه‌ی خدا نامیده‌اند و حال آنکه اولاً خدا احتیاج به خانه ندارد، این ماییم که برای مصونیت از سرما و گرما و دیگر آفات و بلیات احتیاج به خانه داریم و ثانیاً تمام خانه‌ها و تمام مکانها از آن

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۳۱۳.

خدا و ملک خداست و اختصاص به کعبه و مکه ندارد. پس این تعبیر بیت الله و خانه‌ی خدا، اشعار به شرافت و فضیلت فوق‌العاده‌ی کعبه و این چهار دیواری واقع در مکه دارد که به اصطلاح علمی اضافه‌ی بیت به الله را، اضافه‌ی تشریفیه می‌نامند؛ یعنی برای شرف بخشی به کعبه آن را به خود نسبت داده و خانه‌ی خودش نامیده و فرموده است:

﴿...عَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ...﴾^۱

...ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه‌ام را برای طواف کنندگان آماده سازید...

تعبیر به «بیتی» فرموده است؛ یعنی خانه‌ی من از ماه مبارک رمضان نیز تعبیر به شهر الله یعنی ما خدا و ضیافة الله یعنی مهمانی خدا شده است که رسول اکرم ﷺ فرموده است:

(دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَىٰ ضِيَاْفَةِ اللَّهِ)^۲

شما [بندگان خدا] در این ماه [خدا] به مهمانی دعوت شده‌اید.

(وَجُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كِرَامَةِ اللَّهِ)^۳

و مورد اکرام خدا قرار گرفته‌اید. حال آنجا که مهمانسرا، مهمانسرای خدا

۱- سوره بقره، آیه ۱۲۵.

۲- وسائل الشیعه، جلد ۱۰، صفحه‌ی ۳۱۳.

۳- همان.

باشد و میزبان هم خدا، باید اندیشید که چه طعامی عائد انسان خواهد شد. ولی با این شرط که آدمی هم موقعیت میزبان را بشناسد و هم پی به ارزش آن طعام ببرد. آنها که ارباب معرفتند و پی به عظمت میزبان و ارزش آن طعام برده‌اند، می‌توانند از این دارالضیافه‌ی ماه مبارک رمضان بهره‌ها ببرند و جوهر جان خود را منور به انوار الهی گردانند.

لقاء الله، پاداش روزه‌دار

آنها علی‌الدوام این کلام پر نور را نصب‌العین خود قرار می‌دهند که فرموده است:

(الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أَجْزَى بِهِ)؛^۱

روزه از آن من است و من خودم به آن پاداش می‌دهم!

این یعنی چه؟ با اینکه تمام عبادات از نماز و حج و زکات و خمس و جهاد و.. از آن خداست، آیا روزه چه ویژگی خاصی دارد که فرموده از آن من است و من خودم مستقیماً به آن پاداش می‌دهم نه اینکه فرشتگان از جانب من به روزه‌داران پاداش بدهند. عادتاً وقتی سلطان یک مملکت تشکیل مجلس ضیافت می‌دهد، در آن مجلس کارگزاران دستگاه سلطنت به پذیرایی از مهمانان می‌پردازند حال اگر درباره‌ی فرد معینی یا جمع معینی خود سلطان از جا برخاست

۱- کافی، جلد ۴، صفحه ۶۳.

و شخصاً به پذیرایی از آن فرد و از آن جمع معین پرداخت؛ از این معلوم می‌شود که آن فرد و آن جمع، امتیاز خاصی دارند و نزد سلطان از کرامت مخصوصی برخوردارند. اینجا هم معلوم می‌شود که بندگان روزه‌دار خدا، در نزد حضرتش منزلت ممتازی را واجدند که ذات اقدسش جلّ و علا فرموده است:

(أَنَا أَجْزَى بِهِ)؛

من خودم مستقیماً به پذیرایی از آنها می‌پردازم.

این معنا بنا بر این است که ما جمله‌ی "اجزی به" را به اصطلاح ادبی به صورت صیغه‌ی معلوم بخوانیم، ولی اگر آن را به صیغه‌ی مجهول بخوانیم:

(أَنَا أَجْزَى بِهِ)؛

من خودم پاداشش می‌شوم.

در این صورت افق کلام خیلی بالا می‌رود تا آنجا که از حیطه‌ی درک ما خارج می‌شود. تنها می‌توانیم از باب احتمال بگوییم: مراد این است که لقاء و دیدار خودم پاداش انسان روزه‌دار به معنای واقعی روزه‌دار می‌باشد. حال این مزیتی که روزه نسبت به سایر عبادات دارد، شاید از آن نظر باشد که ریابردار نیست؛ چون روزه عبارت از امساک و خودداری از انجام کارهای معینی است به قصد امتثال امر خدا و بدیهی است که امساک کاری نیست که در مرئی و منظر دیگران قرار بگیرد و احتمال ریا به آن راه بیابد و تا خود انسان روزه‌دار اظهار نکند، کسی از روزه‌دار بودن او آگاه نمی‌شود. اما سایر عبادات از نماز و حج و انفاقات

مالی از هر قبیل، امکان این را دارد که در حضور دیگران انجام شود و احتمال ریا در آن برود. تنها روزه است که جز به انگیزه‌ی اطاعت امر خدا، امکان تحقق ندارد و لذا جا دارد که بفرماید:

(الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أُجْزَى بِهِ)؛

روزه اختصاص به من دارد و من خودم به آن پاداش می‌دهم و یا خودم پاداشش می‌شوم.

وظیفه‌ی روزه‌دار، کسب تقوا

حال باید دید از ما به عنوان یک انسان روزه‌دار با آن شرف و کرامت چه می‌خواهند؟ این قرآن ندای خداست که طنین انداز در گوشه‌های اهل ایمان است و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۱

ای کسانی که ایمان به مبدأ و معاد آورده‌اید، روزه بر شما واجب شده آنگونه که بر امت‌های پیش از شما واجب شده بود و هدف این است که تقوا به دست آورید.

این مطلب بسیار مهمی است و باید درباره‌ی آن بسیار اندیشید که تقوا چه

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۳.

گوهر فوق العاده ارزشمندی است که خداوند حکیم، عبادت خاص به خودش را که روزه است به منظور به دست آوردن آن گوهر فوق العاده ارزشمند تشریع کرده است. تقوا در میان ما زیاد مورد بحث قرار می گیرد! در هر مجلس و محفلی از محافل دینی سخن از تقواست، در خطبه های نماز جمعه، جمله ی "عباد الله اوصیکم بتقوی الله" از ارکان خطبه هاست. آیات قرآن کریم و خُطَب و حُکَم از نهج البلاغه ی شریف و دیگر بیانات از ائمه ی معصومین علیهم السلام مشحون از دعوت به تقواست. ولی یاللاسف که اثار تحقق آن در شئون زندگی ما مسلمانان بسیار کم مشاهده می شود در عین اینکه می دانیم منظور از تقوا در دین مقدّس، این است که چهره ی جان انسان بر اثر مداومت بر رعایت امر و نهی خدا - در تمام شئون زندگی - به سوی خدا برگردد و بی هرگونه انحراف و توقّف در مسیر تقرب به خدا پیش برود و سرانجام به لقای خدا نائل گردد. این معنای تقواست که در واقع برنامه ی انسانساز و آدم پروری است. ولی متأسّفانه ما اکثراً در اصل انسان شناسی لنگی داریم و نمی دانیم انسان، کیست و انسانیت چیست؟ از انسان شناسان می شنویم می گویند حقیقت انسان روح و جان انسان است نه این تن و بدن جسمانی که به منزله ی مرکب برای روح و ابزار کار اوست. روح هم اسماء متعدّد دارد از جمله اسم قلب است که قرآن کریم روی ن تأکید بسیار دارد و سخن از سلامت و بیماری قلب به میان آورده و علل بیماری آن را نشان می دهد و معیار نجات در روز قیامت را هم، داشتن قلب سلیم ارائه می نماید و می فرماید:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ۖ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۱

به وجود آورنده‌ی قلب سلیم تقواست و سبب پیدایش تقوا در روح انسان نیز، عمل به وظایف دینی و تکالیف الهی است آن هم با عزمی راسخ و تصمیمی قاطع که هیچگاه از مرز دین و از حدود حلال و حرام خدا تجاوز نکند و هرگز روی خوش به شیطان و هوای نفس اغواگر ندهد. در این صورت است که ملکه‌ی رادعه‌ی* تقوا در قلب استقرار می‌یابد و آن چنان کشور جان را تحت سیطره‌ی خود در می‌آورد که شیطان مجال کمترین تعدّی به فضای جان نمی‌یابد چنانکه خداوند حکیم می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^۲

آنان که نیروی تقوا به دست آورده‌اند؛ هنگامی که وسوسه‌ای از شیطان هجوم به قلب آنها می‌آورد آگاه می‌شوند و به یاد خدا و معاد می‌افتند و در نتیجه‌ی این تذکر، شیطان کنار می‌رود و آنها راه حق را به روشنی می‌بینند [و در آن پیش می‌روند].

۱- سوره‌ی شعراء، آیات ۸۸ و ۸۹.

* رادعه: بازدارنده.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۰۱.

تحصیل تقوا از راه عمل به وظایف دینی

آری، انسان متقی روحاً نیرومند است و محکم مقابل وسوسه‌های شیطانی و اهواء نفسانی می‌ایستد و پنجه به پنجه‌ی شیطان و نفس اماره‌اش می‌افکند و هرگز زمین نمی‌خورد. آن انسان غیر متقی است که با یک فوت شیطان و دیدن یک صحنه‌ی محرک از پا در می‌آید و سر به آستان هوس می‌گذارد و به فرموده‌ی قرآن:

﴿...اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾^۱

...هوای نفسش را معبود [مطاع] خود قرار می‌دهد...

و قهراً سر از جهنم در می‌آورد و گفتیم: از نظر قرآن، تنها راه تحصیل ملکه‌ی رادعه‌ی تقوا تقید دائم به عمل به وظایف دینی است؛ چنانکه می‌بینیم در باره‌ی روزه که یکی از وظایف دینی است می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾

روزه از آن جهت بر شما واجب شد که مجهّز به جهاز تقوا شوید و در جرگه‌ی متّقین درآیید.

﴿...تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى...﴾^۲

...توشه بردارید که بهترین توشه تقواست...

۱- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۳.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۷.

﴿...وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾^۱

... پایان خوش [نتیجه‌ی] تقواست.

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا﴾^۲

تنها دارندگان تقوا رستگارانند.

حال باید دید آیا ما از این سرمایه‌ی حیات ابدی چه به دست آورده‌ایم؟
سالهای متمادی است که روزه می‌گیریم، آیا مشمول ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ شده‌ایم؟
متأسفانه باید بگوییم خیر، ما خیلی هنر کنیم، ماه مبارک رمضان چند ساعتی از
خوردن و آشامیدن و دیگر مبطلات امساکی می‌کنیم و اندکی فشار به خود آورده،
از گناهان اجتناب می‌نماییم، ولی بعد از ماه مبارک، بار دیگر به حال خود بر
می‌گردیم و همان می‌شویم که بودیم و حال آنکه ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ از ما می‌خواهد
که بر اثر روزه روحاً متقی شویم و روح متقی آن نیست که تنها در ماه مبارک
رمضان اجتناب از گناهان بنماید، بلکه متقی در همه حال و همه جا به یاد خدا و
آخرت بوده و از تمام گناهان و سیئات اخلاقی و عملی در اجتناب می‌باشد و
اینکه همه ساله ماه مبارک رمضان تجدید می‌شود، برای این است که ملکه‌ی تقوا
سال به سال تجدید شده رو به شدت برود و بعد از سی سال و پنجاه و شصت سال
و هفتاد و هشتاد سال، انسانی شود واقعاً نورانی، افکار و اخلاق و اعمالش نورانی،

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۳۲.

۲- سوره‌ی نبا، آیه‌ی ۳۱.

یک موجود الهی که به هنگام ارتحال از دنیا همچون خورشید فروزان وارد عالم برزخ شود و روز حشر و رستاخیز عمومی هم، با قلبی سلیم وارد بر خدایش گردد. بنابراین ما اگر منصفانه بخواهیم درباره‌ی خود داوری کنیم، باید اعتراف کنیم که ما آن بهره‌ای را که لازم بود از ماه رمضان‌های متعدّد برگیریم نتوانسته‌ایم بگیریم، پنجاه شصت بار کنار سفره‌ی خدا نشستیم و برخاستیم، ولی مع‌الاسف نه صاحبخانه را شناختیم و نه از طعام‌های آسمانی‌اش بهره‌ای برده‌ایم و لذا شدیداً نیاز به تجدیدنظر درباره‌ی خود داریم که تا دیر نشده و عمر زودگذر به پایان نرسیده به فکر تحکیم پایه‌ی ایمان و تحصیل ملکه‌ی تقوا که سرمایه‌ی حیات ابدی است بیفتیم و این هم همان‌طور که عرض شد، تنها راهش بر حسب استفاده از آیات و روایات عمل به وظایف دینی است. اینجا مناسب است تحلیلی که آقایان علمای اخلاق در کیفیت صدور عمل از انسان آورده‌اند هر چند به گونه‌ی اختصار مورد توجّه قرار گیرد.

انجام هر کار فقط با طیّ چهار مرحله‌ی ذهنی

فرموده‌اند: هر کاری اعمّ از نیک و بد که از انسان صادر می‌شود، مسبوق به چهار مرحله‌ی ذهنی است:

مرحله‌ی اوّل مرحله‌ی "خطور" است که انسان جایی نشسته کاری هم ندارد، ناگهان به فکرش می‌شود که مثلاً امشب در فلان مسجد، مجلس وعظ و نصیحت تشکیل شده است.

دنبال این خطوط ذهنی حالت میل و رغبت رفتن به آن مجلس در قلبش پیدا می‌شود که این **مرحله‌ی دوّم** است.

دنبال این میل و رغبت، حالت عزم و تصمیم در دل به وجود می‌آید، این **مرحله‌ی سوّم** است.

دنبال عزم و تصمیم اراده می‌کند که برخیزد و به آن مجلس برود این **مرحله‌ی چهارم** است و دنبال اراده از جا برمی‌خیزد به راه می‌افتد و به آن مجلس می‌رود. پس این از جا برخاستن و راه افتادن و به آن مجلس رفتن عملی است که مسبوق به آن چهار مرحله‌ی ذهنی بوده است: خطوط و میل و تصمیم و اراده.

الهام و وسوسه، توفیق و خذلان

پس تمام کارهایی که از انسان صادر می‌شود اعمّ از نیک و بد، خیر و شرّ، عبادت و معصیت، دنباله‌ی این چهار مرحله‌ی ذهنی است که نشأت گرفته از نخستین خطوط ذهنی است و در اصطلاح علمای اخلاق، آن خطوط اگر منشأ کار خیر و خداپسند باشد، اسمش **الهام** است و اگر منشأ کار شرّ و نامرضیّ خدا باشد، اسمش **وسوسه** است و از آن نظر که هر پدیده و حادثی پدید آورنده و مُحدِثی دارد، آنچه که سبب پدایش الهام می‌شود **مَلَك** نامیده می‌شود و آنچه که سبب پیدایش وسوسه می‌شود اسمش **شیطان** است و آن لطف و عنایت الهی که زمینه‌ساز برای الهام ملک می‌گردد، **توفیق** و آن قهر الهی که زمینه‌ساز برای وسوسه‌ی شیطان می‌گردد، **خدلان** نامیده می‌شود.

الهام در مقابلش وسوسه است و ملک در مقابلش شیطان و توفیق در مقابلش خذلان است، همه چیز جفت است جز ذات اقدس حق - جلّ جلاله - که واحد است و یگانه‌ی بی‌همتا است. خودش هم فرموده است:

﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ...﴾^۱

ما از هر چیزی جفت آفریده‌ایم...

(و اعلموا انما الهکم اله واحد لیس کمثله شیء)؛

بدانید تنها خدای شماست که واحد است و چیزی همانند او نیست او خالق همه چیز است.

در روایتی از رسول خدا ﷺ آمده است:

(لِلْقَلْبِ لَمَّتَانِ، لَمَّةٌ مِنَ الْمَلِكِ اِبْعَادُ بِالْخَيْرِ وَ تَصْدِيقٌ بِالْحَقِّ
فَمَنْ وَجَدَ ذَلِكَ فَلْيَعْلَمْ اَنَّهُ مِنَ اللَّهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ وَ لَمَّةٌ مِنَ الْعَدُوِّ
اِبْعَادُ بِالْشَّرِّ وَ تَكْذِيبٌ بِالْحَقِّ وَ نَهَى عَنِ الْخَيْرِ فَمَنْ وَجَدَ ذَلِكَ
فَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ)؛^۲

در قلب، دو خطور پیدا می‌شود؛ خطوری از ملک که دعوت به خیر و تصدیق به حق می‌کند، وقتی این خطور را کسی در خود دید، بداند آن از ناحیه‌ی خداست و خدا را شکر کند و خطوری از دشمن پدید می‌آید که دعوت به شر و

۱- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۴۹.

۲- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه‌ی ۳۹.

تکذیب حق می کند. از اقدام به کار خیر آدمی را باز می دارد. اگر کسی این
خطور را در خود یافت، از شیطان به خدا پناه ببرد.

در روایت دیگری باز از آن حضرت رسیده که:

(قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ اصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ)^۱

قلب انسان مؤمن، بین دو انگشت از انگشتان خدا در حال تحوّل است.

البته خدا منزّه از داشتن انگشتی همانند انگشتان ماست، این «تعبیر» کنایه از
احاطه‌ی خدا بر تحولات قلبی آدمی است که در هر لحظه آن را از حالی به حالی
می چرخاند، گاهی به وسیله‌ی ملک، قلب را مَهِيْطُ* الهام و خاطره‌ی خیر می سازد
و گاهی هم به وسیله‌ی شیطان آن را دچار وسوسه و خاطره‌ی بد می گرداند. شیطان
و ملک، دو مخلوق از مخلوقات خدا هستند که به اذن و تقدیر خدا، راه نفوذ در
قلب انسان دارند و مانند دو انگشت خدا آن را با ایجاد خواطر گوناگون متحوّل
می سازند.

چگونه قلب، الهی یا شیطانی می شود؟

حال آنچه که لازم است ما درباره‌اش بیندیشیم اینکه چه باید بکنیم که
قلبمان مَهِيْطُ الهامات ملک گردد و پیوسته خواطر نیک از آن بجوشد و کارهای

۱- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۳۹.

* مَهِيْطُ: فرو دگد.

نیک از ما صادر گردد، نه اینکه (العیاذ بالله) جولانگه شیطان شود و پیوسته خواطر شرّ از آن بجوشد و کارهای زشت از آن صادر گردد.

آری، انبیاء علیهم السلام از جانب خدا برای همین آمده‌اند که برنامه‌ی زندگی تنظیم شده‌ی از ناحیه‌ی خدا را به عالم انسان ابلاغ کنند و از او بخواهند که واجبات خدا را انجام دهد و محرمات خدا را ترک کند تا در اثر مداومت بر این فرمانبرداری، توفیق الهی که زمینه‌ساز برای الهامات ملکی است شامل حال انسان گشته، فضای قلبش تحت سیطره‌ی فرشتگان رحمت درآید و منبع صدور افکار نیک و اخلاق نیک و اعمال نیک گردد و اگر آدمی خود را تسلیم اهواء نفسانی و شهوات حیوانی کرده و اعتنایی به فرامین خدا ننماید، در نتیجه توفیق از او سلب و خذلان دامنگیرش می‌شود و یکجا خانه‌ی قلب به تصرف شیطان در می‌آید و علی‌الدوام افکار شیطانی و اخلاق و اعمال شیطانی از او بارز می‌گردد و خود و جمع دیگری از وابستگان به خود را به آتش قهر خدا می‌سوزاند. امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه راجع به گروه فریب شیطان خورده فرموده است:

(اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِمُرِهِمْ مِلَاقًا وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكَ فَبَازَ وَ
فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ
نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ)؛^۱

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۷.

آنها در کارشان به شیطان اعتماد کردند و او را تکیه گاه خود قرار دادند، شیطان هم آنها را برای گمراه کردن دیگران شریک و رام خود قرار داد و در سینه‌ی آنان تخم کرد و جوجه گذاشت آهسته و آرام و تدریجاً بر دامن آنها جا گرفت [طرح رفاقت کامل با آنها ریخت و در نتیجه چنان شد که] با چشم آنها نگاه کرد و با زبان آنها سخن گفت [افکار و اخلاق و اعمالشان کلاً شیطانی شد].

این است معنای اینکه قلب بر اثر تداوم ارتکاب گناه و عصیان، به تصرف شیطان در می آید و جز خواطر شرّ و تصمیمات فسادانگیز، از آن بارز نمی گردد و احیاناً برنامه‌ی دینی را هم با توجیه‌های غلط در مسیر پیروی از شیطان می‌افکنند.

تفاوت بهره‌ی انسانها از علم و ایمان

این حدیث را هم از رسول خدا ﷺ بشنویم که فرموده است:

(إِنَّ مَثَلَ بَعَثَنِي رَبِّي مِنَ الْهُدَى وَالْعِلْمِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَصَابَ أَرْضًا
وَ كَانَ مِنْهَا طَائِفَةٌ طَيِّبَةٌ فَقَبِلَتِ الْمَاءَ فَأَنْبَتَتِ الْكَلَاءَ وَالْعُشْبَ
الْكَثِيرَ وَ كَانَ مِنْهَا أَجَادِبُ أَمْسَكَتِ الْمَاءَ فَنَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا
النَّاسَ وَ شَرَبُوا مِنْهَا وَ سَقَوْا وَ زَرَعُوا وَ أَصَابَتْ طَائِفَةٌ مِنْهَا أُخْرَى
إِنَّمَا هِيَ قَيْحَانٌ لَا تُمْسِكُ مَاءً وَ لَا تُنْبِتُ كَلَاءً وَ ذَلِكَ مَثَلُ مَنْ
فَقَّهَ فِي دِينِ اللَّهِ وَ نَفَعَهُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ تَعَالَى بِهِ فَعِلِمَ وَ عِلْمَ وَ مَثَلُ

مَنْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ؛^۱
 مثَل علم و هدایتی که خدای من مرا مبعوث به آن کرده است مثل
 بارانی است که به زمین فرود می آید. قطعات زمین از لحاظ بهره
 گرفتن از باران مختلفند؛ برخی از آنها زمین پاک و نیکو و آماده
 برای رشد و نمو گیاهان و درختان می باشد، باران را می گیرد در خود
 فرو می برد و گلها و لاله ها و درختهای میوه دار از خود می رو باند؛
 یعنی هم خودش شاداب و خرم می شود و هم به دیگران بهره می دهد.
 قطعه ای دیگری از زمین گودال است و درّه ای سفت و سخت. آن
 استعداد و آمادگی را ندارد که از خود چیزی برو باند، اما ظرفیت
 دارد؛ باران را می گیرد و در خود نگه می دارد. دیگران می آیند از
 آب آن استفاده می کنند و برای آشامیدن یا زراعت به کار می برند.
 قطعه ای دیگری هم زمینی است خشک و شوره زار، نه صالح برای
 رویش گیاه است و نه دارای ظرفیتی است که آب باران را در خود
 نگه دارد و به دیگران برساند. آنگاه فرمود: اصناف مردم در مقابل
 علم و هدایتی که من از جانب خدا آورده ام مختلفند، بعضی همانند
 زمین طیب، قلبی پاک و آماده برای ارتقاء به سوی عالم بالا دارند و

از ریزش باران هدایت و رحمت زنده به حیات ایمانی می‌شوند. هم خودشان منور به نور علم و ایمان می‌گردند و هم به دیگران از نور خود بهره می‌دهند. اندکی از بندگان خدا این چنین هستند.

﴿...قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾^۱

افرادی هم خوش فکر و خوش فهم و خوش حافظه و خوش بیانند. از مطالب علمی و دینی در ظرف فکر و حافظه‌ی خود نگه می‌دارند و با بیانی رسا و قلمی شیوا تحویل دیگران می‌دهند؛ اما خودشان از معنویت و روحانیت آن حقایق بهره‌ای نمی‌برند و قلبشان منور به نور ایمان نمی‌شود. آثار زهد و تقوا در اخلاق و اعمالشان مشاهده نمی‌گردد و به تعبیر روایت، مانند آن قطعات زمین که گودال و درّه‌ی خشک و سفت و سخت است از خود چیزی نمی‌رویاند، اما ظرفیت دارد آب باران را در خود نگه می‌دارد و آن را در معرض استفاده‌ی دیگران قرار می‌دهد. از این جهت باز هم خوبند و وجودشان نافع به حال دیگران هست؛ هر چند خودشان بی‌بهره یا کم‌بهره‌اند. افراد دیگری هم پیدا می‌شوند که نه از حقایق معنوی دین و هدایت آسمانی رسول اکرم ﷺ بهره‌ای برده‌اند و نه توانسته‌اند از طریق بیان و قلمشان با تبیین و تشریح معارف و احکام دین، نفعی به دیگران برسانند. باز هم به تعبیر روایت مانند آن قطعه‌ی از زمین که خشک و شور و زار

۱- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۳.

است، نه آبی در خود نگه می‌دارد و نه از خود گیاهی می‌رویاند.

واجب‌ترین علم برای هر مسلمان

حال ما باید درباره‌ی خود بیندیشیم که از کدامین گروه‌ها هستیم؟ از خداوند رحیم کریم بخواهیم که توفیق تعلّم و تعلیم احکام و معارف دین خود را به همه‌ی ما عنایت بفرماید. آقایان جوانان عزیز محترم باید توجّه کامل داشته باشند که اوّلین وظیفه‌ی واجب برای یک مسلمان، تحصیل علم به معارف و احکام دینی است. در رتبه‌ی اوّل علم به اصول عقاید یعنی اعتقاد به خدا و پیامبر و امام و معاد و در رتبه‌ی دوّم علم به احکام و برنامه‌های عملی یعنی نماز و روزه و دیگر واجبات و محرمات که تحصیل این علم بر هر فرد مسلمانی از مرد و زن واجب عینی است. البته همه‌ی علوم و دانش‌ها در دین ما محترم است و تحصیل آنها و تربیت متخصصین در آن علوم برای یک جامعه‌ی اسلامی از واجبات کفایی است تا از هیچ جهت از جهات اقتصادی و فرهنگی، پزشکی و سیاسی و نظامی احتیاج به دیگران نداشته باشند. بلکه به فرموده‌ی قرآن ﴿اعلی الامم﴾ یعنی بلندمرتبه‌ترین امتّها از هر جهت باشند. ولی در عین حال، لازم‌ترین علم که به گونه‌ی واجب عینی بر هر مرد و زن مسلمان به دست آوردنش واجب است، علم به معارف و احکام دین است که با داشتن آن سایر علوم نیز نافع به حال او خواهد بود و زندگی دنیوی و اخروی‌اش را قرین خیر و سعادت خواهد کرد و در صورت نداشتن این علم، فرضاً که کسی متخصص در تمام رشته‌های علوم و دانش‌های دیگر باشد و

فرضاً که زندگی دنیایی خود را غرق در رفاه و خوشی هم کرده باشد، ولی در عالم پس از مرگ از این همه علوم و دانش ها نه تنها بهره‌ای نخواهد داشت، بلکه به خاطر تضییع سرمایه‌ی گرانبهای عمر و بی‌اعتنایی به فرامین و دستورات خالق سبحان، محکوم به عذاب جاودانه خواهد شد و لذا می‌گوییم به دست آوردن علم به معارف و احکام دینی، بر هر مرد و زن مسلمانی واجب عینی است و همین علم است که رسول عظیم‌الشان الهی درباره‌اش فرموده است:

(طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ)؛^۱

تحصیل علم، بر هر مرد و زن مسلمان واجب است.

و در مقام ترغیب و تشویق امت اسلامی برای تحصیل این علم فرموده است: قسم به کسی که جانم به دست اوست، هر کس برای آموختن علم به جایی برود، به تعداد هر قدم‌هایی که بر می‌دارد، ثواب حجّ در نامه‌ی عملش نوشته می‌شود و این هم روشن است که علم به معارف و احکام دینی، آنگاه ارزش پیدا می‌کند که در مرحله‌ی عمل ظاهر و بارز گردد و گرنه رسول خدا ﷺ فرموده است:

(مَنْ ارْتَدَا عِلْمًا وَلَمْ يَزِدْهُ هُدًى لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا)؛^۲

کسی که بر علم خودش بیفزاید اما بر هدایت در راهیابی‌اش به سوی خدا نیفزاید، جز دوری از خدا بهره‌ای از آن علم عائدش نمی‌شود.

۱- کافی، جلد ۱، صفحه‌ی ۳۰، با اندکی تفاوت.

۲- بحارالانوار، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۷.

و همچنین فرموده است:

(تَعَلَّمُوا مَا شِئْتُمْ أَنْ تَعَلَّمُوا فَلَنْ يَنْفَعَكُمْ اللَّهُ بِالْعِلْمِ حَتَّى تَعْمَلُوا بِهِ
لَإِنَّ الْعُلَمَاءَ هِمَّتُهُمُ الرِّعَايَةُ وَ السُّفَهَاءُ هِمَّتُهُمُ الرِّوَايَةُ)؛^۱

فراگیرید از علم آنچه را که می خواهید فرا گیرید [ولی بدانید که]
خدا هرگز شما را از فوائد علم برخوردار نخواهد ساخت تا به آن عمل
کنید، زیرا عالمان واقعی تمام همشان تحقق بخشیدن به علمشان در
تمام ابعاد زندگی شان است ولی نادانان [عالم نما] تمام همشان نقل
مطالب علمی برای دیگران است.

عذاب عالم بی عمل

رسول اکرم ﷺ فرمود: در شب معراج افرادی را دیدم که لبهای آنها را با
مقراض های آتشین می بریدند، از ملکی که همراهم بود پرسیدم اینها کیانند؟
گفت: اینها کسانی هستند که عالم به احکام دینی بودند و آنها را برای مردم
می گفتند، اما خودشان اهل عمل به علمشان نبودند. این واقعاً کمال بدبختی است
که انسان عمری در مسیر تعلیم و تعلم احکام دینی تلاش کرده، از فکر و بیان و
قلم مایه گذاشته، ولی پس از مرگ که وقت بهره برداری از محصول زحمات یک

۱- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۳۷.

* مقراض: قیچی.

عمر است، ببیند که نه تنها چیزی از سعی و تلاش عمرانه عائدش نشده، بلکه چنان مغضوب درگاه خدا قرار گرفته که لب‌هایش را با مقراض‌های آتشین می‌برند و می‌گویند چرا احکام خدا را یاد گرفتی و آنها را برای دیگران گفتی، اما خودت طبق آن احکام عمل نکردی.

حال ای جوانان عزیز که از نعمت نیروی جوانی برخوردار و اشتیاق وافر به تحصیل علم و دانش دارید در هر رشته‌ی از علوم که هستید، توجّه داشته باشید که یاد گرفتن احکام و معارف دینی به قدر لازم، در رتبه‌ی اولویّت حتمی قرار گرفته و هیچ علمی برای تأمین حیات جاودانه‌ی پس از مرگ، جایگزین آن علم نخواهد بود و بدانید آن علم، جز از طریق عمل بر طبق آن، نفعی به حال انسان نخواهد داشت که فرموده‌اند:

(مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ وَرِثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ)^۱

هر کس به آنچه که می‌داند عمل کند، خدا آنچه را هم که نمی‌داند به او تعلیم می‌کند.

در قرآن نیز آمده است:

﴿... وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ...﴾^۲

...تقوای خدا را رعایت کنید، خدا عالمتان می‌سازد...

۱- بحار الانوار، جلد ۴۰، صفحه‌ی ۱۳۷.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۲.

﴿...إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا...﴾^۱

...اگر تقوای خدا پیشه کنید، خدا [حالت] فرقان [و تشخیص حق از باطل] به شما عنایت می کند...

گناه سبب کور و کر شدن دل

از آن طرف هم فرموده است:

﴿...أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾^۲

...ما به گناها نشان اخذ می کنیم و مهر بر دلها یشان می نهیم و آنها دیگر نمی شنوند.

آیه‌ی شریفه، نشان می دهد که ارتکاب گناه و معصیت، سبب کر شدن گوش دل می شود و انسان گنهکار از شنیدن نغمه‌های الهی محروم می گردد.

﴿...وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا...﴾^۳

...تقوای خدا پیشه کنید و بشنوید...

آدمی همانگونه که چشم و گوش سر دارد و با آن صورت‌های آدمیان را می بیند و صداها‌ی آنها را می شنود؛ چشم و گوش دل هم دارد و با آن جمال‌های

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۹.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۰۰.

۳- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۱۰۸.

معنوی را می بیند و نغمه های الهی را می شنود، آنگونه که اگر چشم و گوش سر کور و کر شد، دیگر صورت ها را نمی بیند و صداها را نمی شنود، همچنین اگر چشم و گوش دل کور و کر شد، دیگر نه جمالی از جمال های معنوی را می بیند و نه نغمه ای از نغمه های الهی را می شنود که قرآن می فرماید:

﴿...فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۱

احیاناً چشم ها کور نمی شوند، اما دل های نهان در سینه ها کور می شوند...

﴿...وَنُطْبِعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾^۲

...مهر بر دل هایشان می نهیم و آنها نمی شنوند.

و از مصادیق این آیه می شوند:

﴿...صُمُّ بُكْمٌ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۲

... کر و لال و نابینایانی هستند که هیچ [حقیقتی از حقایق عالم را] درک نمی کنند.

آری، این قرآن است که ارتکاب گناه را سبب تیره گشتن صفحه ی آینه ی قلب و محرومیت از لقای خدا می داند و می فرماید:

۱- سوره ی حج، آیه ی ۴۶.

۲- سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۱.

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ ﴿ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ﴾^۱

نه، چنین نیست که حساب و جزایی در کار نباشد، بلکه اعمالشان قلبهایشان را چرکین نموده و آنها در روز جزا از پروردگارشان در حجاب می‌باشند و سپس داخل آتش می‌شوند.

عجیب اینکه ما مدعیان پیرو قرآن از کنار این آیات لرزانده‌ی قرآن با سهل‌انگاری تمام می‌گذریم و هول و هراسی از آثار شوم گناهان از خود نشان نمی‌دهیم و در مجالس و محافل وعظ و نصیحت نیز غالباً سخن از رحمت خدا و شفاعت اولیای خدا به میان آورده، نوید بهشتی شدن در روز قیامت به مردم می‌دهیم. آنها هم با خوشحالی تمام اشک شوق می‌ریزند و قربان خداوند رحیم و شفیعان کریم می‌روند که به‌به! چه خدای مهربان و امامان بزرگواری داریم؛ ما را به بدی‌هایمان نمی‌گیرند و با تمام آلودگی که داریم در غرفه‌های اعلای بهشتی جایگزینمان می‌سازند. در صورتی که مطلب این چنین نیست و دین دارای حدود و مرز است و حساب و کتابی در کار است و اعمال بد در روز جزا کیفر مسلم دارند. این قرآن است که می‌فرماید:

﴿...تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ...﴾^۲

۱-سوره‌ی مطففین، آیات ۱۴ تا ۱۶.

۲-سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱.

این [دستورات آسمانی دین] حدود خداست، هر که تعدی از حدود خدا کند [و امر و نهی او را سبک بشمارد] همانا ظلم به خود کرده [و محکوم به عذاب می باشد]...

﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾^۱

هر که خدا و رسولش را نافرمانی کرده از حدود او تجاوز نماید، او را خدا داخل آتش می کند و عذاب خوارکننده‌ی جاودان از آن او خواهد بود.

دین، ناموس الهی است

در آیه‌ی دیگر خطاب به رسول گرامی اش ﷺ فرموده:

﴿نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۖ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ﴾^۲

به بندگان من آگاهی ده که من، آری من، آمرزنده‌ی مهربانم و [با این وصف] عذاب من به طور حتم عذابی دردناک است.

در دعای افتتاح ماه مبارک رمضان نیز می خوانیم:

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴.

۲- سوره‌ی حجر، آیات ۴۹ و ۵۰.

(أَيَقْنَتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَ
أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقْمَةِ)؛

من به یقین می دانم، ای خدا که تو مهربانترین مهربانان هستی در جای
عفو و رحمت و شدیدترین عقوبت کنندگان هستی در جای عذاب و
نقمت.

حاصل اینکه ما باورمان بشود که دین در نزد خدا بسیار محترم است و هرگز
رضا به هتک حرمت دین از جانب احدی نمی دهد. این جمله از رسول خدا ﷺ
منقول است:

(أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْحَرَامَ وَحَدَّدَ الْحُدُودَ وَ مَا أَحَدٌ أَعْيَرَ مِنَ اللَّهِ وَ
مِنْ غَيْرِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ)؛^۱

توجه که خدا تحریم حرام و تحدید حدود کرده و احدی غیرتمندتر
از خدا نمی باشد و از غیرتش بوده که تحریم فواحش نموده و
ارتکاب کارهای زشت را ممنوع کرده است.^۲

دین در واقع ناموس خداست و قهراً برای حفظ حریم ناموسش غیرت
می ورزد و اجازه ی هتک حریم دین به کسی نمی دهد؛ از اینروست که می بینیم
عزیزترین و مقرب ترین اولیائش را فدای حفظ اساس دین نموده است. آیا شما

۱- فقیه، جلد ۴، صفحه ۱۱.

۲- بحار الانوار، جلد ۷۶، صفحه ۳۳۲.

عزیزتر از حسین فاطمه علیها السلام در نزد خدا سراغ دارید؟ آنگاه آیا پرسوز و گدازتر از مصائب کربلای حسین علیه السلام را در میان همه‌ی انبیاء و اولیاء و مقربان درگاه خدا شنیده‌اید؟ شما تنها یک شب یازدهم محرم را به خاطر بیاورید که آن شب بر زینب کبری علیها السلام یادگار زهرا علیها السلام چه گذشت؟ آیا اینان عزیزترین عزیزان خدا نبوده‌اند که رضا داده آن همه مصیبت‌های جانگداز را تحمّل کنند. از اینجا بفهمیم که دین در نزد خدا بسیار عزیز است که رضا داده برای حفظ حریم آن، عزیزترین عزیزانش فدا شوند. بنابراین اگر ما با بی‌پروایی در ارتکاب گناهان و سبک شماری امر و نهی خدا تعدّی به حریم دین بنماییم؛ به طور مسلّم مشمول قهر و غضب خدا خواهیم شد و در ادّعای محبّت به اولیای خدا صادق نخواهیم بود.

کرامت انسان نزد خدا به میزان تقوا

ماه مبارک رمضان در حال منقضی شدن است، حال از برکات این ماه عزیز چقدر نصیب ما شده است نمی‌دانیم. از نواحی متعدّد این فرصت مغتنم می‌توانستیم برخوردار گردیم. از ناحیه‌ی روزه‌داری، از ناحیه‌ی تلاوت قرآن و از ناحیه‌ی دعا و مناجات با خدا که هر کدام مجرای خاصّی برای نزول رحمت الهی بود. قرآن کریم روزه را موجب حصول تقوا می‌داند و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۱

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۳.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما واجب شده؛ همانگونه که بر گذشتگان پیش از شما واجب شده بود. به این منظور که شما متقی گردید.

روی این تعبیرات و تأکیدات قرآن باید تکیه کرد چون فرمان الهی است و به فرمان خدا باید دقیقاً توجه داشت که هدف چه بوده و منظور چیست؟ می‌فرماید: ما روزه را بر شما واجب کردیم که متقی شوید. تقوا را هم موجب کرامت معرفی می‌کند.

﴿...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...﴾^۱

...حقیقت اینکه گرامی‌ترین شما نزد خدا، با تقواترین شماست...

پس معلوم می‌شود هر کسی به اندازه‌ای که تقوا دارد، به همان مقدار نزد خدا کرامت پیدا می‌کند و محترم می‌شود. روزه سبب تقوا می‌شود و تقوا موجب کرامت. ما برای کسی که محترم است، ارزش قائل می‌شویم و احترامش را رعایت می‌کنیم. پس کسی که دارای کرامت شد یعنی دارای شخصیت محترمی شد، از آن نظر که دارای شخصیت با کرامت است، از هر کار زشتی خود را کنار می‌کشد و مرتکب گناه نمی‌شود؛ نه برای اینکه به بهشت برود و یا از جهنم بترسد، بلکه خود کرامت روحی او اقتضا می‌کند که مرتکب کار زشت نگردد.

۱- سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۳.

فرضاً که دوزخ و بهشتی هم در کار نباشد، انسانی که دارای کرامت و عظمت روحی است، خود به خود از ارتکاب گناه و کار زشت دوری می جوید. قرآن می خواهد اهل ایمان اینگونه باشند؛ روزه بگیرند تا متقی شوند. متقی که شدند، مکرّم عندالله می گردند و نزد خدا محترم می شوند.

خوشحالی روزه دار در دو هنگام

فرموده اند:

(لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ)؛

روزه دار دو خوشحالی دارد.

(فَرَحَةٌ عِنْدَ الْإِفْطَارِ وَ فَرَحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ)؛

یک خوشحالی موقع افطار و دیگری به هنگام لقای حضرت

پروردگار.

انسان روزه دار موقع افطار خوشحال می شود، نه برای خوردن؛ بلکه برای این که وظیفه ای را انجام داده و امتثال امر خدایش نموده است. خوشحالی دیگرش موقعی است که به دیدار پروردگارش نائل می شود. ما روزه می گیریم، هفت یا هشت ساعت بعد افطار می کنیم اما آنان که روزه دار واقعی هستند، هفتاد سال روزه دارند و دم جان دادن موقع افطار آنهاست. آنها علی الدوام روزه دارند و همیشه در حال امساکند. حقیقت روزه همان است و عظمت آن نیز برای همین است.

روزه، مغز عبادت

شاید لُب و مغز همه‌ی عبادات روزه باشد. یعنی در همه‌ی عبادات می‌خواهند با امساک، از غیر او منقطع شوند و فقط به او پیوندند و این آخرین مرتبه‌ی بندگی است. پس معلوم می‌شود که همه‌ی عبادت‌ها - اگر اثرگذار باشند - آدم را روزه‌دار می‌کنند. اگر عبادت‌ها خوب انجام شود، نمازها خوب خوانده شود؛ حج و عمره و انفاقات، دعاها و مناجات‌ها همه بجا انجام شود، نتیجه‌اش روزه‌داری می‌شود. یعنی انسان با جمالی آشنا می‌شود که نسبت به همه چیز بی‌اعتنا می‌گردد و واقعاً روزه‌داری می‌شود که از همه چیز جز خدا امساک می‌کند. این شخص افطارش (عِنْدَ لِقَاءِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ)؛ است.

خصوصیات روزه‌داران واقعی

لذا می‌بینیم مولی‌المتقین علیهم‌السلام روزه‌داران واقعی را اینگونه معرفی می‌فرمایند:

(عَصُوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ)؛

اینان نه تنها شکم خود را از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها باز داشته‌اند، بلکه چشمان خود را هم از هر چه که خدا بر آنها حرام کرده پوشانده‌اند. نگاه می‌کنند اما نگاهشان همراه با امساک از محرمات است. بی‌پروای در نگاه نیستند. همان‌طور که انسان روزه‌دار در ماه رمضان بی‌پروا نیست؛ بلکه در حال امساک است؛ منتها برای مدت یک ماه آنها که واقعاً روزه دارند در تمام عمرشان در حال امساکند.

(عَصُوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ)؛

چشم‌های خود را از هر چه که خداوند تحریم کرده است بسته‌اند.

(وَقَفُّوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ)؛

گوش‌های خود را وقف بر شنیدن علمی کرده‌اند که نافع به حالشان

باشد.

آری! گوش‌هایشان گذرگاه است اما نه برای هر رهگذر فاسد از صداها و

سخنان زیان‌بخش هلاکت‌بار بلکه برای علوم حیات‌بخش و سخنان سعادت‌بار.

(صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَغْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً تِجَارَةً مُّرِبَّةً)؛^۱

فهمیدند دنیا ایام زودگذر است و به همین زودی به پایان می‌رسد از این رو

صبر کردند. پا روی شهواتشان نهادند و سختی‌ها را تحمل کردند. ایام ماه رمضان

عجله داشتیم که تمام شود، حساب روزهایش را داشتیم؛ با شتابزدگی آنها را

می‌شمردیم. اما آنان که هفتاد - هشتاد سال است روزه دارند، می‌گویند هنوز وقت

افطار نیست تا وقتی که جان در بدن دارم روزه دارم. برای ما یک ماه زیاد بود و

طولانی به نظر می‌آمد ولی برای آنها تمام عمر هم کم است و زودگذر است.

(صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَغْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً تِجَارَةً مُّرِبَّةً)؛

روزهای کوتاهی را صبر می‌کنند چرا که به دنبال این ایام زودگذر، یک

زندگی خوش دائمی خواهد آمد. آنها بیدارند و واقع بین و آخرینند. انسان واقع بین

۱- نهج البلاغه، فیض، خطبه‌ی ۱۹۳.

و آخرین مبارک بنده ای است. معامله ی سودبخشی انجام داده اند. شهوات زودگذری را ترک کرده اند و رضوان من الله اکبر را به دست آورده اند و لذا وقتی آن بنده ی بیدار خدا شمشیر بر فرق مبارکش رسید فرمود:

(فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ)؛

به خدای کعبه قسم رستگار شدم.

آن لحظه ی افطار از روزه ی شصت و سه ساله اش بود که فَرْحَةً عِنْدَ لِقَاءِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ.

(عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَعُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ)؛

اینان مردمی هستند که خدا در قلبشان بزرگ آمده مادون او، در چشمشان کوچک شمرده شده است.

(أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوَهَا وَ أَسْرَتْهُمْ فَقَدُوا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا)؛^۱

دنیا به سراغشان آمده و جلوه گری ها کرده، ولی آنها روی خوش به او نشان نداده و از او رو برگردانیده اند. دنیا خواست آنها را اسیر دام و کمند خود گرداند و با نشان دادن جمال پول و زن و مقام و شهرت و... گردنشان را به چنبر خود درآورد اما آنها با تحمل رنج، پا روی شهوات نفسانی نهاده فداکاری کردند و خود را از چنگال او رها نیدند.

۱- نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۱۹۳.

میزان بهره‌برداری از روزه‌داری

این صفات را امام متّین علی علیه السلام برای روزه‌داران واقعی بیان فرمودند؛ حالا ما چه مقدار از روزه‌داری به این کیفیت بهره‌برده‌ایم، نمی‌دانیم! آیا تقوا که هدف از روزه‌داری بوده حاصل شده و به دنبال تقوا، کرامت روحی که لازمه‌ی تقواست در جان ما به وجود آمده است یا خیر! اگر به وجود آمده باشد، باید در باطن خویش احساس کنیم که از گناه و از هر کار زشتی متنفر شده‌ایم چرا که ما در ماه مبارک رمضان به دامن قرآن افتاده و رخسار زیبای خالق را در صفحه‌ی آئینه‌ی قرآن مشاهده کرده و دل از هر چه که نامرضی‌اوست کنده‌ایم.

موانع فهم قرآن

قرآن در حدّ خود نور است و روشن‌گر است ولی ما موانع فهم در زندگی زیاد داریم که نمی‌گذارد ما به داخل قرآن راه پیدا کنیم و خوب بفهمیم.

از جمله موانع فهم، دقّت در کلمات است که بیش از حدّ لازم دقّت می‌کنیم که حروف را از مخارج ادا کنیم، اگر ادا نشود دوباره بر می‌گردیم و تکرار می‌کنیم تا حرف از مخرجش ادا شود، این خود گرفتاری است که برای خیلی‌ها پیش می‌آید و گرفتار الفاظ می‌شوند و از تدبّر در معانی باز می‌مانند. البتّه صحیح ادا شدن الفاظ لازم است اما نه آن گونه که انسان را مشغول کند و او را از توجّه به معانی آیات قرآن باز دارد.

یکی دیگر از موانع، صفات زشت است که وقتی در جان انسان پیدا شد،

آینه‌ی قلب را سیاه می‌کند و مسلّم است که جمال قرآن در آینه‌ی قلب سیاه آدم منعکس نمی‌شود. امام صادق علیه السلام به هنگام شروع تلاوت قرآن این دعا را داشت:

(اللّهُمَّ لَا تَطْبِعْ عِنْدَ قَرَأَتِي عَلَى سَمْعِي وَلَا تَجْعَلْ عَلَى بَصَرِي غِشَاوَةً)؛

خدایا! چنانم کن که هنگام تلاوت قرآن مُهر به گوشم نخورد و پرده مقابل چشمم نیفتد که هم بتوانم ببینم و هم بتوانم بشنوم.

می‌فرمود:

(إِقْرَأِ الْقُرْآنَ مَا نَهَاكَ)؛

هر وقت دیدی تلاوت قرآن تو را از کارهای بد باز می‌دارد، بفهم که قرآن می‌خوانی و اگر دیدی قرآن می‌خوانی و در عین حال اعمال بد نیز مرتکب می‌شوی، پس بدان که در واقع قرآن نمی‌خوانی.

(فَإِذَا لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ تَقْرَأُ)؛

وقتی تلاوت قرآن تو را از کارهای زشت باز نمی‌دارد - در عین این که قرآن می‌خوانی؛ دروغ می‌گویی؛ غیبت می‌کنی؛ تهمت می‌زنی و... - پس بدان که تو قرآن نمی‌خوانی.

(مَا آمَنَ بِالْقُرْآنِ مَنِ اسْتَحَلَّ مَحَارِمَهُ)؛

کسی که حرام‌های قرآن را بی‌پروا انجام می‌دهد، در واقع به قرآن ایمان نیاورده است.

پناه به خدا می‌بریم از اینکه موقع ارتحال از این عالم معلوم شود که ایمان به قرآن نداشته‌ایم. لذا رسول خدا ﷺ فرموده است:

(سَيَجِيءُ مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ)؛

بعد از من در میان امت‌م گروه‌هایی پیدا می‌شوند که:

(يُرْجِعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِيعَ الْغِنَاءِ)؛

قرآن را به گونه‌ی آهنگ غنا و آوازه‌خوانی می‌خوانند.

چنین کسانی قرآن از چنبره‌ی گردنشان بالا نمی‌رود، در همان گلویشان

می‌چرخد و به مغزشان نمی‌رسد، به فکر و عقل و قلبشان راه نمی‌یابد.

(قُلُوبُهُمْ مَقْلُوبَةٌ)؛

اینان قلب‌هایشان وارونه شده است؛ مانند کاسه‌ی وارونه که هر چه در آن

هست می‌ریزد و چیزی درونش نمی‌ماند، اینها نیز از قرآن چیزی در کاسه‌ی

قلبشان باقی نمانده است.

(وَقُلُوبُ مَنْ يُعْجِبُهُ شَأْنُهُمْ)؛^۱

حتی قلوب آن کسانی که کار اینها را می‌پسندند نیز وارونه شده

است.

زیرا قرآن به قلب و مغز آنان نیز نرسیده است و سیرشان رو به پایین

۱- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۶۱۴.

است. تمام همّشان این است که صدای خوب و آهنگ خوش از حنجره‌ها بیرون آید و در گوش‌ها وارد شود، دیگر کاری به حقایق آن که مربوط به فکر و عقل و قلب و تحقّق در مرحله‌ی عمل است ندارند. در صورتی که تمام ظواهر اعمال مربوط به قرآن از تلاوت و حفظ و تفسیر و... مقدمه است برای تدبّر در مفاهیم آن کتاب آسمانی و تحقّق بخشیدن به حقایق آن در مرحله‌ی اخلاق و عمل. در واقع همه‌ی ابعاد و نواحی وجود انسان باید با قرآن در تماس باشد. چشمش خطّ قرآن را ببیند؛ زبانش الفاظ قرآن را تلفّظ کند؛ گوشش صدای تلاوت قرآن را بشنود؛ حتّی با حال وضو بدنش با قرآن تماس پیدا کند و سرانجام فکر و عقل و قلبش از معارف عالیّه‌ی قرآن قوت و غذای مخصوص خود را بگیرد.

تلاش برای فهم معارف قرآن

فرموده‌اند:

(تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ)؛

قرآن را یاد بگیرید که نیکوترین سخن است.

(وَتَفَقَّهُوا فِيهِ)؛

در فهمیدن معارف قرآن تلاش کنید و به مقاصد آن پی ببرید.

(فَإِنَّهُ رَبِّيعُ الْقُلُوبِ)؛^۱

قرآن بهار دل هاست.

قرآن طراوت و شادابی به دل ها می بخشد و آنها را بارور - از کمالات عالیّه ی انسانی - می سازد. امام امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف کسانی که قرآن را با تأمل و تدبّر می خوانند می فرماید:

(أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ)؛

اینان شب که می شود [از بسترهای خواب برمی خیزند و] روی پاهایشان می ایستند.

(تَالَيْنَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُّونَهَا تَرْتِيلاً)؛

آیاتی از قرآن را با ترتیل و تدبّر در معانی آن تلاوت می کنند.

(يُحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسُهُمْ)؛^۲

به وسیله ی قرآن خود را غمین و اندوهناک می سازند.

از اینکه خود را در مرتبه ی بسیار نازل از خواسته های خالقشان می بینند.

اولیای خداگویی جهنّم را می بینند

یکی از بزرگان علمای مشهد که ایام تشرف زیارتشان می کردم، می دیدم

۱- نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۱۱۰.

۲- همان، خطبه ی ۱۹۳.

ایشان غالباً در ساعات آخر شب در قسمت پایین پای حرم مطهر امام ابوالحسن الرضا علیه السلام به نافله می ایستند. گاهی که نزدیکشان بودم می شنیدم این آیات از سوره ی فجر را می خوانند و منقلب می شوند:

﴿وَجِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾^۱

آن روز جهنم را حاضر می کنند. آن روز انسان متذکر می شود اما چه فایده که این تذکر سودی به حال او نخواهد داشت. می گوید: ای کاش برای زندگیم چیزی از پیش فرستاده بودم.

آن مرد بزرگوار این آیات را با حال مخصوصی می خواند. اگر کسی نزدیکش بود و می شنید تکان می خورد و غمین و حزین می گشت آنگونه که امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

(يُحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسُهُمْ وَ يَسْتَثِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ)؛

مؤمنان شب زنده دار با تلاوت قرآن خود را اندوهناک می سازند و داروی درد خود را از قرآن می گیرند و به درمان خود می پردازند.
(فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا)؛

وقتی به آیه ای می رسند که شوق به رحمت در آدمی ایجاد می کند

۱- سوره ی فجر، آیه ی ۲۳.

آنچنان چشم طمع در آن می‌دوزند [که]:

(ظُنُّوا أَنَّهَا نَصَبٌ أَعْيَاهُمْ)؛

گویی که بهشت را در مقابل خود می‌بینند و اشتیاق به آن پیدا می‌کنند.

(وَ إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ)؛^۱

و وقتی به آیه‌ای می‌رسند که انداز و تهدید دارد [از قبیل]:

﴿إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا ۖ وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا﴾؛^۲

نزد ما غل و زنجیرها و آتش شعله‌ور هست و طعامی گلوگیر و عذابی دردناک.

خوف و ترس در دلشان می‌نشیند آن گونه که گویی جهنم را با چشم خود

می‌بینند. آن را ما هم خواهیم دید ولی پس از خروج از دنیا چون:

﴿أَلْهَاكُمْ الشَّكَاوُتُ﴾؛

فعالاً افزون طلبی‌ها شما را سرگرم کرده و بی‌خبرتان ساخته است.

ولی به همین زودی می‌فهمید:

﴿كَأَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ... كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ۖ لَتَرَوُنَّ

۱- نهج البلاغه فیض خطبه‌ی ۱۹۳.

۲- سوره‌ی مزمل، آیات ۱۲ و ۱۳.

الْجَحِيمِ ﴿۱﴾ ثُمَّ لَتَرَوْهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴿۲﴾

اگر حقیقتاً به قرآن ایمان آورده باشید، از خلال آیات قرآن، جهنم را می بینید و ترس آن در دل شما می نشیند. ولی حال که اینگونه نیستید عاقبت می رسد روزی که با چشم سر جهنم را می بینید که دیگر در آن موقع، آن دیدن نافع به حالتان نخواهد بود.

(لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي

أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ)؛^۲

اگر نبود آن مدت عمری که خدا برایشان مقرر کرده که باید در دنیا

بمانند، از شدت اشتیاق به بهشت و خوف از جهنم به قدر یک چشم به

هم زدن روحشان در تنشان باقی نمی ماند.

تأسف امام امیرالمؤمنین علیه السلام از غفلت آدمیان

امام امیرالمؤمنین علیه السلام با اظهار تأسف به پیشگاه خدا عرض می کند:

(سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَمَعْبُودًا)؛

خدایا! ما شرمنده ایم، تو بزرگی ای خالق ما، ای معبود ما!

(بِحُسْنِ بِلَايِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ دَارًا وَ جَعَلْتَ فِيهَا مَأْدِبَةً)؛

۱- سوره ی تکوین.

۲- نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۱۹۳.

تو عالم آخرت را آفریده و خوان کَرَم گسترده و از بندگان دعوت کرده‌ای.

(أَرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا)؛

پیامبر فرستاده‌ای که بر سر خوان کرم دعوت کند [ولی یالاسف که]:

(فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا وَلَا فِيمَا رَغَّبْتَ رَغِبُوا)؛

این بندگان نه به آن سفره اشتیاق از خود نشان می‌دهند و نه دعوت کننده را اجابت می‌کنند.

گوش به ندای پیامبر نمی‌دهند و اعتنا به آن تشویقی که برای آن سفره کرده‌ای نمی‌کنند.

(أَقْبَلُوا عَلَى حَيْفَةٍ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا وَاصْطَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا)؛^۱

رو به این لاشه‌ی گندیده‌ی دنیا آورده و با خوردن آن خودشان را به رسوایی انداخته‌اند.

روزه، وسیله‌ای مؤثر برای راندن شیطان

رسول خدا ﷺ به اصحابش فرمود:

(أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ فَعَلْتُمُوهُ تَبَاعَدَ الشَّيْطَانُ مِنْكُمْ كَمَا

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۰۹.

تَبَاعَدَ الْمَشْرِقُ مِنَ الْمَغْرِبِ؛

آیا آگاه نکنم شما را از کاری که اگر آن را انجام بدهید شیطان از شما

دور می شود مانند دوری مشرق از مغرب؟

(قَالُوا بَلَى)؛

گفتند: بله یا رسول الله!

(قَالَ الصَّوْمُ يُسَوِّدُ وَجْهَهُ وَ الصَّدَقَةُ تَكْثِرُ ظَهْرَهُ وَ الْحُبُّ فِي اللَّهِ

وَ الْمُوَاظَرَةُ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَقْطَعُ دَابِرَهُ وَ الْاسْتِغْفَارُ يَقْطَعُ

وَتَيْبَتَهُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَ زَكَاةُ الْأَبْدَانِ الصِّيَامُ)؛

روژه بگیرد، چهره‌ی شیطان سیاه می شود، انفاقات در راه خدا داشته

باشید. حقوق خدا و خلق خدا را بدهید تا کمر شیطان بشکند. با هم

مهربان باشید و هماهنگی در کارهای خیر داشته باشید تا ریشه‌ی

شیطان قطع شود و برای هر چیزی زکاتی هست و زکات بدن

روژه داری است.

چرا شیطان از ما دور نمی شود؟

حالا ما هم روزه می گیریم و هم انفاقات داریم و هم به یکدیگر محبت

می کنیم ولی این آثاری که رسول خدا ﷺ نشان داده است در میان خود

نمی‌بینیم! آن حضرت فرموده که شیطان از شما دور می‌شود مانند دوری مشرق از مغرب و حال آنکه شیطان در میان ما هست، خیلی هم بازارش گرم است، نه از ما فرار کرده و نه از ما فاصله گرفته است. آیا کلام رسول خدا صادق نیست یا ما در اعمال خود صادق نمی‌باشیم. روزه‌ی ما، روزه‌ی درستی نیست، انفاقات ما صحیح نیست، در اظهار محبت به یکدیگر راست نمی‌گوییم، و گرنه طبق کلام رسول خدا باید تا به حال ریشه‌ی شیطان کنده شده باشد و هیچ شیطنتی در میان ما دیده نشود؛ بلکه در همه جای زندگی ما وفا، صفا، امانت و صداقت دیده شود به طوری که هیچ گرفتاری‌ای نداشته باشیم. نه در اقتصادمان، نه در فرهنگمان، نه در امور اجتماعی و سیاسی و نظامیمان. همه جا باید پاک و سالم و صالح باشد اما متأسفانه می‌بینیم که چنین نیست. پس معلوم می‌شود که ما در دینداری، صادق نیستیم.

سخنان سودمند ابوذر در جمع مردم

ابوذر مقابل در خانه‌ی کعبه ایستاد و مردم را جمع کرد و گفت، برای شما پیامی دارم:

(إِنَّهَا النَّاسُ أَنَا جُنْدَبِ بْنِ سَكَنَ إِنِّي لَكُمْ نَاصِحٌ شَفِيقٌ)؛

من با شما مهربانم، خیرخواهم، صحابی پیامبرم. بیایید تا سخنان پیامبر را به شما بگویم. مردم جمع شدند. ابوذر برای آنها صحبت کرد و گفت:

(إِنَّ أَحَدَكُمْ لَوْ أَرَادَ سَفَرًا لَاتَّخَذَ فِيهِ مِنَ الزَّادِ مَا يُصْلِحُهُ فَسَفَرُ يَوْمِ

الْقِيَامَةِ أَحَقُّ مَا تَزَوَّدْتُمْ لَهُ أَمَا تُرِيدُونَ فِيهِ مَا يُصْلِحُكُمْ)؛

اگر کسی از شما بخواهد به سفری برود به قدر حاجت خود در سفر
زاد و توشه برمی دارد. سفر به سوی قیامت بیشتر از همه‌ی سفرها نیاز
به زاد و توشه دارد. آیا شما نمی خواهید توشه‌ی راه بردارید؟

مردی برخاست و گفت:

(أَرَشِدُنَا يَا أَبَا ذَرٍّ)؛

ما را راهنمایی کن ای اباذر!

گفت:

(صُمْ يَوْمًا سَدِيدَ الْحَرِّ لِلشُّؤْرِ وَ حُجَّ حَجَّةَ لِعِظَائِمِ الْأُمُورِ وَ صَلِّ
رَكَعَتَيْنِ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ لَوْحَشَةِ الْقُبُورِ)؛

در یک روز بسیار گرم روزه بگیر برای روز قیامت و حجتی بجا آور
برای حلّ مشکلات بزرگ در سر راه و دو رکعت نماز در دل شب
تاریک بخوان برای از بین بردن وحشت قبر.

صفات شاخص اهل ایمان

در صفات مؤمن فرموده اند:

(الْمُؤْمِنُ يُجْلِسُ لِيَعْلَمَ)؛

انسان مؤمن در مجلسی می نشیند که از آن علمی به دست آورد.

(وَ يُنْصِتُ لِيَسْلَمَ)؛

و سکوت می کند تا از مفاسد سخن سالم بماند.

(وَلَا يَعْمَلُ شَيْئًا مِّنَ الْحَقِّ رِيَاءً وَلَا يَتْرُكُهُ حِيَاءً)؛

هیچ کار حقی را ریاکارانه انجام نمی دهد و به خاطر شرم و حیا ترک نمی کند.

در میان جوان ها ممکن است کسی باشد که مثلاً نماز واجب خود را نخوانده که مبادا دیگران مسخره اش کنند یا جُنُب شده، از اینکه برای غسل به حَمَّام برود از والدینش خجالت بکشد، در حالی که انسان مؤمن نه عملی را از روی ریا انجام می دهد و نه واجبی را از روی حیا ترک می کند، برای احکام و اوامر الهی ارزش قائل می شود.

(لَا يَتْرُكُهُ حِيَاءً وَلَا يَعْمَلُهُ رِيَاءً)؛

چشم امیدمان به مولا یمان امام سیدالشهداء علیه السلام

از جمله صفات مؤمنان و عباد الرحمن که در قرآن آمده است:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾^۱؛

به هنگام انفاق مال نه اسراف می کنند و نه سخت گیری. بلکه میان این دو، حد اعتدال را رعایت می کنند.

بعضی افراد، مثلاً شب عید فطر که می شود سخت گیری می کنند که اگر

۱- سوره ی فرقان، آیه ی ۶۷.

میهمان داشته باشیم زکات فطره‌ی میهمان به گردن ما می‌افتد، دنبال این هستند که فطره‌ی کمتری بدهند. اما همان‌ها در یک ولیمه‌ی عروسی پانصد نفر را دعوت می‌کنند با چه خرج‌های مسرفانه‌ای که سبب حیرت می‌شود. آنجا که مسئله‌ی هوای نفس است، دست و دل باز می‌شوند اما آنجا که مسئله‌ی خدا و آخرت است سختگیر می‌شوند و متّه به خشخاش می‌گذارند. در صورتی که یک درهم در راه خدا که مخلصانه انفاق شود، درجات عظیم بهشتی به دنبال می‌آورد.

حاصل اینکه ما با اتّکال به این اعمال ناقص آلوده‌ای که داریم، ممکن نیست امید نجات و سعادت در روز جزا داشته باشیم؛ بلکه تنها چشم امید ما به کف پر از لطف و عنایت مولا و آقای عزیزمان امام سیدالشهدا حسین علیه السلام دوخته است و محبّت آن عزیز خدا را در عمق جان خویش احساس می‌کنیم و به همین سرمایه دلخوشیم و از خدای مّنان می‌خواهیم این سرمایه را در هر دو سرا از ما نگیرد؛ آمین ربّ العالمین.

مرحوم آیت الله شیخ جعفر شوشتری (رضوان الله علیه) در اوّل کتاب "خصائص الحسین" خود می‌گوید: من به محاسبه‌ی اعمال خودم نشستم و یک یک آنها را مورد بررسی قرار دادم و دیدم هیچ کدام از آنها از نظر نقصی که دارد قابل عرضه به پیشگاه خدا نیست. تا رسیدم به حبّ حسین علیه السلام؛ آن را خالی از خدشه دیدم و دل به همان بستم و آن را مایه‌ی نجات خود دانستم.

ما هم به راستی این گوهر را تنها محصول و دستاورد عمر خود می‌دانیم و ان

شاء الله آن را همراه خود به عالم آخرت می‌بریم و در پرتو نور آن، در موقف حساب می‌ایستیم و همان را به پیشگاه حقّ عرضه می‌داریم.

بهره‌ی هر کس به قدر معرفتش

اگر سلطان یک کشور خوان کرم بگستراند و از همه‌ی افراد ملّت دعوت کند که در مهمانسرا و کنار سفره‌ی او حاضر شوند، طبیعی است که افراد و طبقات مختلف مردم با انگیزه‌های گوناگون کنار سفره‌ی سلطان می‌نشینند. گروهی شکم‌خواره‌اند و همی جز خوردن الوان غذاها - که در سفره‌ی شاه هست و جای دیگر پیدا نمی‌شود - ندارند! گروه دیگر، توجّه زیادی به غذاها ندارند و چه بسا نظیر آن و یا بهتر از آن را در سفره‌ی خود داشته باشند، آنها علاقه‌مند به تشخّصات و تعینات دنیایی هستند؛ جاه طلبند و مقام دوستند و از این که مدعّو به دعوت سلطان شده‌اند و کنار سفره‌ی شاه نشسته‌اند، به خود می‌بالند و به دیگران فخرفروشی می‌کنند.

اما گروه سوّم، منزلت عالی تری دارند، آنها نه شکم‌خواره‌اند که تنها برای خوردن اطعمه و اشربه‌ی فراوان به خانه‌ی سلطان رفته باشند و نه جاه طلبند که اجابت دعوت سلطان را، وسیله‌ای برای کسب تعین و تشخّص اجتماعی خود قرار داده باشند، بلکه آنها صرفاً خود سلطان را دوست دارند و به او عشق می‌ورزند و جز زیارت شخص سلطان و تماشای جمال و جلال او هدف و مقصد دیگری ندارند و بدیهی است که قرب منزلت این گروه در نزد سلطان با آن دو گروه پیشین تفاوت

بسیار دارد! حال، دارالضیافه‌ی حضرت ملک‌الملوک سلطان السلاطین ربّ العالمین نیز چنین است و شرکت کنندگان در این مهمانسرا، طبقات مختلف بندگان دارای انگیزه‌های گوناگون می‌باشند. گروهی برای رسیدن به منافع مادی از زن و فرزند و خانه و ماشین و کسب و کار با رونق پر درآمد و... با خدا ارتباط عبادی برقرار می‌کنند و به اذکار و اوارد و ختم قرآن می‌پردازند. گروه دیگری اعتنا به اینگونه مطالب ندارند، آنها طالب بهشت و حور و قصور در عالم آخرتند. اما گروه سوم از این مراحل گذشته‌اند و آنها همّت بسیار اعلایی دارند و می‌گویند دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را؛ آنها جز لقاء و رضوان خدا مطلوبی نمی‌شناسند!

واقع این که ما نمی‌فهمیم آنچه را که آنها می‌فهمند و لذا ما نمی‌توانیم درباره‌ی مُدرّکات آنها سخنی بگوییم و جمال و جلالی را که آنها از حضرت ربّ العالمین ادراک می‌کنند به فکر و زبان و قلم بیاوریم. ما همین قدر می‌بینیم که آنها به هنگام سخن گفتن با خالقشان می‌گویند:

(إِلَهِی مَنْ ذَا الَّذِی ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِکَ فَرَامَ مِنْکَ بَدَلًا وَ مَنْ ذَ الَّذِی أَنْسَ بِقُرْبِکَ فَأَبْتَغَى عَنْکَ حَوْلًا)؛^۱

ای خدا و ای معبود من! کیست آن کس که شیرینی محبت تو را چشیده باشد و آنگاه غیر تو را جای تو مطلوب خود قرار داده باشد و

۱- مفاتیح الجنان، مناجات‌المحبّین از مناجات خمس عشره.

کیست آن کس که با قرب تو مأنوس شده باشد و آنگاه جدا گشتن از تو را طالب باشد.

(مَا أَطْيَبَ طَعْمَ حُبِّكَ وَ مَا أَعَذَّبَ شَرِبَ قُرْبِكَ)؛^۱

خدا یا چه دلنشین است طعم محبت تو و چه گوارا است نوشابه‌ی قرب تو.

(وَ فِي مُنَاجَاتِكَ رَوْحِي وَ رَاحَتِي وَ عِنْدَكَ دَوَاءٌ عَلَيَّ)؛^۲

تنها در مناجات با تو است نشاط روح و آسایش جانم و در نزد تو است داروی بیماری‌ام.

(إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ قَدْ كُشِفَ الْغِطَاءُ عَنْ أَبْصَارِهِمْ وَ قَرَّتْ بِالنَّظَرِ إِلَى مَحْبُوبِهِمْ أَعْيُنُهُمْ)؛^۳

خدا یا ما را از کسانی قرار ده که پرده از مقابل دیدگانشان کنار رفته و چشمانشان با نگاه به محبوبشان روشن گشته است.

بیگانگی ما از معارف عالی ادعیه‌ی مأثوره

آنچه تأسّف آور است این که این گنجینه‌های معارف را تحت عنوان مناجات مأثوره‌ی از اهل بیت عصمت علیهم‌السلام در اختیار ما قرار داده‌اند، ولی ما اکثراً

۱- مفاتیح الجنان، مناجات العارفين.

۲- همان، مناجات المریدین.

۳- همان، مناجات العارفين.

جز تَلَفُّظْ به الفاظ آنها و بعضاً جز تَفْهَم و تصوّر مفاهیم آنها بهره‌ای نمی‌بریم. ما مناجات خمس عشره و دعای ابو حمزه ثمالی و دعای افتتاح و جوشن کبیر را می‌خوانیم و شاید بسیاری از فرازهای آنها را هم در حفظ داشته باشیم، ولی در پی درک مقاصد عالیّه‌ی آنها در حدّ توانایی خود نمی‌باشیم که حدّاقل تصدیق کنیم: این حقایق در عالم هست و ادراک کنندگانی هم هستند، اگر چه ما توانایی ادراک آنها را نداریم.

نقل شده: حضرت موسی کلیم علیه السلام که چهل شبانه‌روز در میقات مشرف به شرف مناجات و مکالمه‌ی با خدا بوده است، چنان که خدا فرموده است:

﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْنٍ مِّمَّاتٍ رَبِّهِ
أَرْبَعِينَ لَيْلَةً...﴾^۱

در این چهل شبانه‌روز آن چنان مجذوب جمال حضرت محبوب بود که نه چیزی خورد و نه چیزی آشامید و نه اندکی خوابید!!^۲ البتّه این مطلب باور کردنش برای ما سنگین است که مگر او بشر نبوده است؟ آری:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾^۳

بگو: من هم مثل شما بشرم ولی من ارتباطی خاصّ با عالم ربوبی

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۴۲.

۲- المراقبات مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی (رض)، صفحه ۲۲۰.

۳- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

دارم...

از این نظر حساب من از حساب شما جداست که مجذوب جذبه‌ی دیگری هستم و آن جذبه دربارہ‌ی شما تحقق ندارد.

همچنین نقل شده: وقتی یوسف صدیق علیه السلام را در بازار مصر به عنوان برده در معرض فروش گذاشتند؛ اهالی مصر که جمال بی مثال او را دیدند، آن چنان مجذوب او شدند که تا مدتی مدید بر اثر تماشای جمال او احساس گرسنگی و تشنگی نمی کردند!! نمونه‌اش را خود قرآن نشان داده که وقتی حضرت یوسف علیه السلام بدون آگاهی قبلی به محفل زنان مصری - که زلیخا تشکیل داده بود- وارد شد، به فرموده‌ی قرآن:

﴿...فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ...﴾^۱

به محض این که چشم زن‌ها به جمال یوسف افتاد، چنان دگرگون شدند و مجذوب او گشتند که کارد برنده را به جای این که روی میوه بگذارند، روی دست‌های خود گذاشتند و دست‌های خود را بریدند و احساس درد نکردند.

دارویی مؤثر برای درمان تشویش و نگرانی

حال قرآن می‌فرماید: تنها عاملی که می‌تواند حالت آرامش و طمأنینه در قلب و جان انسان به وجود بیاورد، آنگونه که برای از دست دادن هیچ چیز احساس

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۳۱.

اضطراب و تشویش و نگرانی ننماید، توجّه روحی به خداست!

﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱

...آگاه باشید که دل‌ها با یاد خدا طمأنینه و آرامش می‌یابد!

آنگاه می‌فرماید:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً

مَرْضِيَّةً ۖ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۖ وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۲

ای جان آرامش یافته! بازگرد به سوی پروردگارت که هم تو از او

خشنودی و هم او از تو خشنود است. آنگاه داخل در بندگان من شو و

داخل بهشت من شو.

حاصل این که راه به روی کسی بسته نیست، هر کسی می‌تواند با سعی و

تلاش و همتش، برای صعود به عالم بالا از خود حرکتی نشان دهد و اساساً ما را

برای همین به این دنیا آورده‌اند که خدا خالق هستی را بشناسیم و برای نیل به لقای

او و تحصیل رضوان او به سوی او حرکت کنیم و دم جان دادن، این ندای

فرح‌انگیز بهجت‌زارا به گوش دل بشنویم که:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً

مَرْضِيَّةً ۖ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۖ وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾

۱- سوره ی رعد، آیه ی ۲۸.

۲- سوره ی فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

تو که یک عمر با یاد من زندگی کردی و با داشتن من نه به خاطر به دست آوردن چیزی دلخوش می شدی و نه به خاطر از دست دادن چیزی دلخور می گشتی، اینک بیا پیش خودم که میان بندگان خاص خودم قرارت می دهم و در بهشت مخصوص خودم جایگزینت می سازم.

آری، همان بندگان که خطاب به آنها فرمود:

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...﴾^۱

آنچنان با من باشید که نه برای چیزی که از دستتان رفته است غمگین شوید و نه برای چیزی که به دستتان آمده است، خوشحال گردید...

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲

توجه! دوستان خدا، نه ترسی از آینده‌ی دنیای خود دارند و نه اندوهی برای گذشته‌ی از دنیای خود.

تمام حوادث تلخ و شیرین زندگی را مقدر به تقدیر خداوند رحیم علیم حکیم می دانند و در همه حال از لطف عمیم^{*} او خوشحالند و به زبان حال خود می گویند:

در بلا هم می چشم لذات او مات اویم مات اویم مات او

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۳.

۲- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۶۲.

* عمیم: فراگیر.

چه محرومیت خسران باری

حال اگر ما خود را می بینیم که در این حدّ از معرفت و محبّت به خدا نیستیم و نمی توانیم با این وضع و حالی که خود در زندگی به وجود آورده ایم؛ آن چنان باشیم، پس لا اقلّ منکر وجود آن چنان کسان به فرموده ی قرآن ﴿اولوالالباب﴾ نباشیم که تنها به دلیل این که من ندارم، پس دیگران هم ندارند! این عجب و غرور سفیهانه است و خردمندان عالم، منزّه از این نقیصه اند. این ماییم که برای به دست آوردن همه چیز سعی و تلاش می کنیم، ولی برای به دست آوردن معرفت و محبّت خدا، سعی و تلاشی نمی کنیم. به خاطر از دست دادن پول و خانه و ماشین و مغازه تا حدّ سگته غصّه می خوریم ولی برای از دست دادن خدا و حال مناجات با خدا کمترین ناراحتی و کمبودی احساس نمی کنیم! و سرانجام به لحظه ای می رسیم که در آن لحظه، همه چیز را از دست داده ایم و تنها خدا مانده است. با او هم که ارتباطی نداشته ایم و نتیجتاً با دست خالی از همه چیز وارد برزخ می شویم!

ماه مبارک رمضان گذشت و شب آخر ماه، جمعی خوشا به حالشان باد که با دست پر و تاج عزّت بر سر از دارالضیافه و مهمانسرای حضرت اکرم الاکرمین بیرون آمدند و جمع دیگر که نه میزبان را شناختند و نه پی به ارزش سفره و محتویات آن بردند، با دست خالی و سرافکنندگی از کنار سفره برخاسته و از مهمانسرا بیرون رفتند و جز بهره های مادی زود گذر، چیزی نصیبشان نگشت.

﴿...وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۱

...خدا به آنان ستم نکرد، لیکن خودشان به خود ستم می کنند.

وای به حال نمازخوان ها و مقدّس مآب ها!

نقص بزرگ ما این است که ما در عبادات خود حال حضور نداریم و حتّی در نمازمان که عبادت شبانه روزی ما است حال حضور نداریم. در آن چند دقیقه هم به غیر از خدا با همه چیز هستیم و در عین حال به دروغ می گوئیم:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾

تنها تو را ای خدا می پرستیم و تنها از تو یاری می طلبیم.

و لذا فرموده است:

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾^۲

وای به حال نمازخوان ها! وای که چه زیان و خسروانی می برند این نمازخوان ها! کدام نمازخوان ها؟! آنها که در حال نماز هم، از یاد خدا و از توجّه به نمازشان در غفلتند و هیچ نمی دانند چه می گویند و چه می کنند و در محضر چه کسی ایستاده اند و با چه کسی در صحبتند. فکری پراکنده و غیر مستقرّ دارند؛ همچون گنجشک نشسته بر سر درخت علی الدوام از این شاخه به آن شاخه در جست و

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۱۷.

۲- سوره ی ماعون، آیات ۴ و ۵.

خیزند؛ از خانه به مغازه و از مغازه به اداره و گردشگاه و ناگهان روی منبر می‌نشینند، دنبال آیه و حدیث و شعر و قصه و داستان می‌گردند!! السَّلامُ عَلَیکُمْ و رَحْمَةُ اللهِ و بَرَکَاتُهُ. تنها کسی که در تمام این مدّت به یاد او نبودند، همان خدا بود!

آری:

﴿قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾؛

سال اوّلی که من از قم به تهران آمدم - تقریباً چهل و پنج سال پیش - ماه رمضان بود. در مسجدی منبر قبول کردم بعد از نماز ظهر و عصر که با اقتدا به عالم بزرگوار (رحمة الله علیه) خوانده می‌شد منبر می‌رفتم. یک روز در اثنای نماز این توجّه در من پیدا شد که دارم مطالب منبر را تنظیم می‌کنم که بعد از نماز صحبت کنم! کدام آیه و کدام حدیث را بخوانم، کجا شعر و کجا داستان بگویم و... از این فکر سخت ناراحت و پریشان حال شدم که یعنی چه؟! ماه رمضان است و ماه ذکر خداست. این جمعیت الان اماماً و مأموماً در حال نماز و یاد خدا هستند و من در حال ساختن منبر و ترتیب و تنظیم کار خودم هستم. این کار صحیحی نیست و موجب خسران و زیان بزرگ است؛ از اینرو از بانی مجلس عذرخواهی کردم و تاکنون دیگر روزهای ماه مبارک رمضان منبر قبول نکرده‌ام.

حالا این «ویل» منحصر به «مُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» نیست! بلکه «ویلٌ لِلصَّائِمِينَ» وای به حال روزه‌داران غافل از حال توجّه و حضور، «ویلٌ للقارئین» وای به حال قاریان قرآن، «ویلٌ للعالمین» وای به حال عالمان و

دانشمندان، "ویل للطائفین" وای به حال طواف کنندگان بیت محرم، وای به حال وقوف کنندگان در عرفات و مشعر و منی، وای به حال همه‌ی اینها که در هیچ حال و هیچ جا خود را در حال حضور در پیشگاه خدا نمی‌بینند و همه در فکر کار و بار خود هستند و همه‌ی این ظواهر دینی را هم مقدمه و وسیله‌ای برای رسیدن به مقاصد مادی و اهواء نفسانی خود قرار داده‌اند.

این سه واقعیت را باور کنیم!

هر انسان مسلمانی، باید سه واقعیت حتمی الوقوع را پیوسته مورد توجه خود قرار دهد:

۱- این که مرگ یک موضوع مسلم و حتمی است و نشدن ندارد، ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، مرگ به سراغمان خواهد آمد و دنیا را رها خواهیم کرد. فرضاً ما هم آن را رها نکنیم او ما را رها خواهد کرد! پس آدم عاقل آن است که تا دنیا او را دور نینداخته است، او دنیا را دور بیندازد و تا او را به مرگ اضطراری نمیرانده او خود را به مرگ اختیاری بمیراند که فرموده‌اند:

(مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا)؛^۱

به اختیار خود بمیرید [و دنیا را از خود جدا کنید] پیش از این که

[بلااضطرار] بمیرید [و ناچار از دنیا جدا شوید].

۱- بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۳۱۷.

۲- این که ما پس از مرگ و بیرون رفتن از دنیا، در عالم دیگری که برزخ و پس از آن محشر نامیده می شود زنده خواهیم بود و به گونه ای وسیع تر و مجهزتر از عالم دنیا زندگی خواهیم داشت!

۳- این که آنچه سرمایه ی اصلی ما برای زندگی در آن عالم است، جوهر جان ماست که منور شده باشد به نور ایمان و تقوا چنان که قرآن می فرماید:

﴿...لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا...﴾^۱

...برای تقوای پیشگان در نزد پروردگارشان باغستان هایی آماده است که از زیر درختانشان نهرها جریان دارد و جاودانه در آنها خواهند بود...

تقوا، تنها سرمایه ی حیاتی ما در عالم برزخ

اعمال عبادی هم که در دنیا انجام می دهیم، وقتی دارای ارزش اخروی خواهند بود که نشأت گرفته ی از ملکه ی تقوا باشند. ملکه ی تقوا نیرویی است که در جان انسان پیدا می شود و آدمی را مانع از این می شود که مرتکب گناه گردد. هر صفت خوب یا بد در انسان مولود ملکه ای است در وجود او که با بودن آن ملکه کارهای زشت یا زیبا به سهولت و آسانی از او صادر می شود. آدم خطاط و

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵.

خوش خط، دارای ملکه‌ای است که وقتی قلم به دست می‌گیرد با کمال سهولت خطی زیبا روی صفحه می‌نویسد. آدم نقاش دارای ملکه‌ای است که با اندک حرکت دست و قلم نقشی جالب و زیبا روی تابلو می‌آورد. دیگری نجاری قابل، بنا و معماری کامل، خیاطی ماهر، نویسندۀ سحر و سخنوری قهار و جراحی زبردست و... همه‌ی اینها دارای ملکاتی هستند که به سهولت تولید اعمالی مناسب می‌نمایند.

ملکه‌ی تقوانیز نیرویی است روحی که بر اثر مراقبت و تکرار انجام اعمال نیک و خودداری از اعمال بد در انسان به وجود می‌آید و او را با سهولت به انجام واجبات و ترک محرمات وای می‌دارد. آری این نیرو است که سرمایه‌ی حیاتی ما در عالم برزخ و محشر خواهد بود که قرآن کریم از آن سرمایه، گاهی تعبیر به تقوا کرده که:

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا﴾^۱

و گاهی تعبیر به "قلب سلیم" فرموده که:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۲

تنها قلبی که سالم از رذائل خلقیه و عملیه باشد در روز جزا برخوردار از رحمت خدا خواهد بود.

۱- سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۳۱.

۲- سوره‌ی شعراء، آیات ۸۸ و ۸۹.

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ
وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

ما این سرای آخرت را به نفع کسانی قرار داده ایم که برتری طلب
نباشند و نخواهند در زمین ایجاد فساد نمایند و پایان نیک از آن
تقواپیشگان است.

﴿...إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...﴾^۲

...آنچه که سوی خدا بالا می رود، کلم طیب [و جان پاکیزه از رذائل]
است و عمل صالح آن را رفعت می دهد و بالا می برد...

چرا از مناجات خود لذت نمی بریم؟!

"عمل صالح" همچون نردبان است برای رفتن بالای پشت بام و طبعی است
اگر بالارونده کسی نباشد، نردبان در خانه چیز بی ثمری خواهد بود؛ اگر چه فراوان
هم باشد. حال اگر ما اعمال صالح از نماز و روزه و حج و زیارات و اعتکاف و...
بسیار داریم اما کلم طیب نیست، یعنی آن قلب سلیم و آن گوهر درخشان تقوا در
باطن جانمان نیست که به وسیله ی نردبان اعمال صالح به سوی عالم قرب الهی
صعود نماید و خود را به پشت بام معرفه الله و محبة الله برساند. مکرراً می پرسند: چرا

۱-سوره ی قصص، آیه ی ۸۲.

۲-سوره ی فاطر، آیه ی ۱۰.

ما از عباداتمان لذت نمی‌بریم؟ آن شوق و رغبتی که باید به مناجات با خدا داشته باشیم نداریم؟

عرض می‌شود: چون متقی نیستیم و آن قلب سلیم بهبودی یافته‌ی از بیماری‌های رذائل خلقیه از کبر و بخل و حسد و حبّ دنیا در ما به‌وجود نیامده و آن کلم طیب و جان پاک که صلاحیت صعود به عالم بالا را دارد، در باطن ما پیدا نشده است تا به وسیله‌ی اعمال صالح به عالم بالا صعود کند و ما را از لذّت و حلاوت انس با خدا کامروا گرداند.

ماه مبارک رمضان از جانب خدا مقرر شده که ما را مجهّز به جهاز ملکه‌ی تقوا و قلب سلیم بسازد که فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید روزه بر شما واجب شده به این منظور که ملکه‌ی تقوا به دست آورید!

هدف از روزه‌داری تحصیل "ملکه‌ی تقوا"

تنها گرسنه و تشنه ماندن یک ماهه که کمالی نیست برای انسان که خدا آن را واجب کرده باشد. آیا می‌شود این را به دنیای علم عرضه کرد که یکی از

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۳.

وظایف دینی ما این است که سالی یک ماه روزها باید گرسنه و تشنه بمانیم. اگر بپرسند آخر چرا؟ مگر انسان نیاز به آب و غذا ندارد؟! تشنه و گرسنه نگه داشتن او چه فایده‌ای دارد؟

در جواب می‌گوییم: خیر، هدف تنها گرسنه و تشنه ماندن نیست؛ بلکه این یک تمرین عملی یک ماهه است برای تحصیل ملکه‌ی تقوا و نیروی پرهیز از محرّمات خدا که سالی یک بار آن تمرین عملی تکرار می‌شود و با تکرار آن، بر شدّت و قوّت آن نیروی پرهیز از محرّمات افزوده می‌گردد و حداقل هر سال یکی از رذائل خلقیه با روزه‌ی ماه رمضان از جان یک مسلمان زدوده می‌شود و سرانجام در پایان عمرش با جانی سراپا تقوا و قلب سلیم از دنیا بیرون می‌رود و به عالم برزخ منتقل می‌شود و صعود الی الله می‌نماید.

ولی یاللاسف که ماهمان طور که گفته شد، در عبادات خود دارای حال حضور نمی‌باشیم و تنها اکتفا به ظواهر می‌کنیم و لذا بعد از شصت هفتاد سال که هر سال روزه گرفته‌ایم، اکنون نه در خود ملکه‌ی تقوا می‌بینیم و نه قلب سلیمی به دست آورده‌ایم و حال آن که هر سال که ماه مبارک رمضان فرا می‌رسد، این آیه‌ی صیام و تقوا را مکرّر در مجالس خود می‌خوانیم و می‌شنویم که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾

و چنان بابی تفاوتی از کنارش می‌گذریم که گویی اصلاً این آیه ارتباطی

به ما ندارد و منظور آیه، گروه دیگری غیر ما هستند و آیه‌ی شریفه با آنها دارد سخن می‌گوید و تحصیل ملکه‌ی تقوا را از آنها می‌طلبد. حاصل این که این حقیقت از لسان قرآن کریم باید باورمان بشود که داشتن ملکه‌ی تقوا، شرط مسلم برای مقبولیت اعمال عبادی در نزد پروردگار است که فرموده است:

﴿...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۱

با کلمه‌ی «انما» که نشان حتمیت مطلب است اعلام می‌فرماید که:

...تنها اعمال تقواییشان است که مقبول درگاه خدا قرار می‌گیرد.

اعمال انسان‌های غیر متقی، صلاحیت ارتقاء به عالم قرب الهی ندارد. بی‌تقوایی و بی‌پروایی در امر گناه و معصیت، تمام اعمال عبادی را بی‌اثر می‌سازد!

تقواییشگی تنها راه لذت بردن از عبادات

بنابراین کسانی که می‌پرسند ما چه کنیم که از عباداتمان لذت ببریم؟ ما هر چه عبادت می‌کنیم هیچ حرکتی در روح خود به سوی خدا نمی‌بینیم! جوابشان همین آیه از قرآن است که:

﴿...إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾

شما تقوا پیشه کنید و از گناهان بپرهیزید تا راه تقرب به خدا به روی شما باز شود. شما اگر بیمار شوید و به طبیب مراجعه کنید، او به شما هم دستور دارویی

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۷.

می‌دهد و هم دستور پرهیز از غذای مضرّ. حال اگر شما دستور دارویی او را خوب رعایت کنید اما به دستور پرهیز او از غذای مضرّ اعتنا نکنید، طبیعی است که آن ناپرهیزی، اثر داروها را خنثی می‌کند و هیچگاه بهبودی از آن بیماری در خود نمی‌یابید. دین مقدّس ما نیز هم دستور عبادات دارد و هم دستور پرهیز از محرّمات. این ناپرهیزی از محرّمات است که عبادات ما را بی‌اثر می‌کند و راه تقرّب به خدا را به روی ما می‌بندد. آنگاه افرادی که به قول معروف سوراخ دعا را گم کرده‌اند، می‌آیند و می‌گویند آقا! یک ذکری و وردی به ما یاد بدهید که به خدا نزدیک شویم و از مناجات با خدا لذّت ببریم. ما می‌گوییم: آیا این درست است که کسی بیاید و بگوید طبیب به من دستور داده که در رژیم غذایی خود از خوردن نمک به طور جدّی پرهیز کنم؟! حال از شما می‌خواهم یک ذکری و وردی به من یاد بدهید که آن را بگویم و نمک بخورم و نمک مضرّ به حال من نباشد! بدیهی است که این توقّعی نابجا و ناسازگار با راه و رسم عاقلان است. انسان عاقل باید طبق دستور طبیب از خوردن نمک پرهیز کند تا بهبودی کامل به دست آورد، وگرنه ناپرهیزی از خوردن نمک، آثار شفافبخش داروها را از بین خواهد برد. در دین مقدّس نیز جریان همین است. انسان عاقل آگاه از دستورات تربیتی دین که می‌خواهد راه تقرّب به خدا را بشناسد و از عبادات و مناجات با خدایش لذّت ببرد، هیچ چاره‌ای جز این ندارد که با جدّ تمام باید از گناهان و ارتکاب محرّمات بپرهیزد تا تدریجاً ملکه‌ی تقوا در جوهر جانش پدید آید و با قلبی سلیم از دنیای

فانی به عالم باقی ارتحال یابد و برای همیشه مشمول رحمت لایتناهای حضرت ربّ العالمین گردد؛ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**.

تحقق تقوا حدّ اقل در زندگی شخصی

حال که ما مسلمانیم و اعتقاد به این حقایق برگرفته از قرآن و بیانات معصومین علیهم السلام داریم و تقوا را شرط مسلم مقبولیت اعمال عبادی خود در نزد خدا می‌دانیم، موظّفیم تحقق تقوا را حدّ اقل در زندگی شخصی و خانوادگی خود بیازماییم که آیا واقعاً در چند ناحیه از نواحی زندگی خود توانسته‌ایم به تقوا که سرمایه‌ی حیات ابدی ماست تحقق بخشیم؟

از جمله رذائل خلقیه که بسیاری از ما مبتلا به آن هستیم و همان اعمال عبادی ما را بی‌اثر می‌کند موضوع "سوء خلق" در زندگی خانوادگی است! یعنی بدخلقی و خشونت در رفتار و گفتار میان زنان و شوهران، اولاد و والدین و سایر افراد خانواده با یکدیگر. این حدیث از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است:

(إِنَّ سَوْءَ الْخُلُقِ لَيُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسْلَ)؛^۱

حقیقت این که بدخلقی، ایمان را فاسد می‌کند آنگونه که سرکه غسل

را فاسد می‌کند!

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقول است:

۱- کافی، جلد ۲، صفحه‌ی ۳۲۱.

(إِنَّ الْعَبْدَ لَيَبْلُغُ مِنْ سُوءِ خُلُقِهِ أَسْفَلَ دَرَكِ جَهَنَّمَ)؛

بنده از جهت سوء خلق خود، آن چنان تنزل می یابد [و از خدا دور

می شود] که به پایین ترین درکات جهنم می رسد.

به رسول خدا ﷺ گفته شد فلان زن روزها روزه دار و شب ها برای عبادت

بیدار است ولی بدخلق است و بازبان خود همسایگانش را می آزارد!

رسول خدا ﷺ فرمود:

(لَا خَيْرَ فِيهَا هِيَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ)؛^۱

خیری در او نیست و او از اهل آتش است [و جهنمی است].

مردمی دلخوشند به این که هر هفته شب های چهارشنبه مسجد جمکران

می روند و روز اول هر ماه، امام ابوالحسن الرضا علیه السلام را در مشهد مقدس زیارت

می کنند. شب های جمعه دعای کمیل و صبح های جمعه دعای ندبه و چه بسا هر

روز زیارت عاشورا می خوانند و آنگاه در داخل خانه با زن و فرزند خود تندی ها و

خسوت های نابجا دارند! به این و آن پرخاش می کنند و همیشه با قیافه ی عبوس و

اخم کرده با آنها برخورد می نمایند و زخم زبان می زنند و اصلاً یادشان نمی آید که

رسول خدا ﷺ درباره ی آن زن روزه دار و شب زنده دار بدزبان فرمود:

(لَا خَيْرَ فِيهَا هِيَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ)؛

۱- مستدرک الوسائل، جلد ۸، صفحه ی ۴۲۳.

خیری در او نیست و او از اهل آتش است [و جهنمی است].

پس بی‌اعتنایی به این حقایق، یا کاشف از بی‌ایمانی نسبت به حساب روز جزاست، یا کاشف از بی‌عقلی است. زیرا این حقایق اگر مورد تصدیق ما نیست (العیاذ بالله) در جرگه‌ی کافران محسوب می‌شویم و اگر مورد تصدیق و ایمان ما هست و بی‌پروا خود را به آتش جهنم می‌افکنیم، پس در زمره‌ی عاقلان به حساب نخواهیم آمد.

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ۖ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾^۱

به یقین آن کس رستگار شد که [از رذائل خلقیه و عملیه] پاک گشت
و یاد خدا کرد و نماز خواند.

سه مقام برای انسانهای رستگار

این دو آیه، از آیات سوره‌ی مبارکه‌ی اعلی که از سوره‌های کوتاه قرآن کریم است به تناسب شب عید فطر ترجمه می‌شود.
در این دو آیه پروردگار حکیم، سه مقام برای انسان‌های رستگار و مفلح ذکر کرده است؛ فلاح و رستگاری از آن کسی است که این سه مقام را به دست آورده است:

مقام اوّل مقام تزکّی و طهارت.

۱- سوره‌ی اعلی، آیات ۱۴ و ۱۵.

مقام دوّم مقام ذکر.

مقام سوّم مقام صلوة و نماز است. مقام صلوة و نماز که آخرین مقام از مقامات کمالی انسان است، در واقع معراج و پرواز او به سوی عالم بالا و فانی گشتن وی در نور جلال و جمال خدا و رسیدن به مقام قرب حضرت حقّ (عزّ و علا) می باشد و این مقام به دست کسی می رسد که مرحله ی ذکر را طی کرده باشد:

﴿وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾^۱

و حقیقت ذکر، آن مواجهه ی قلبی و روحی با خداست نه تلفّظ تنها به سبحان الله و الحمد لله. اگر به سبحان الله و الحمد لله ذکر می گوئیم، از آن نظر است که منبعث از آن یادآوری قلبی و توجّه روحی است، چون ذکر یعنی به یاد کسی بودن و به یاد کسی بودن هم امر قلبی است، منتها انسان وقتی به یاد کسی افتاد و مستغرق در یاد او شد، تمام نواحی وجودش مظهر آن یاد و ذکر قلبی می شود؛ زبانش به یاد او می چرخد و اعضا و جوارحش به یاد او کار می کنند، صلوة و نماز هم مجسّم ساختن همان مواجهه ی قلبی با خداست که به صورت قیام و رکوع و سجود در اعضای بدن ظاهر می شود و لذا راجع به نماز هم فرموده:

﴿...وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۱

۱- سوره ی طه، آیه ی ۱۴.

یعنی غایت و مقصود اصلی از نماز ذکر خداست، ذکر خدا هم مولّد نماز است و هم مولود نماز، یعنی یک مرتبه‌ی از ذکر، سبب برای تحقّق نماز و نماز هم سبب برای تحقّق مرتبه‌ی عالی تر از ذکر می‌گردد. بدیهی است تا انسان قلباً عظمت و جلالت کسی را باور نکند و روحاً جمال و جلالی را تصدیق ننماید، بدن و چشم و گوش و زبانش به تعظیم او نمی‌پردازند. اما همین که قلباً عظمت و جلالت او را پذیرفت، طبیعی است که چشم هم با تعظیم به او می‌نگرد، زبان هم به مدح و ثنای او می‌چرخد. قامت در مقابل او خم می‌شود و سر هم مقابل او به سجده می‌افتد. تمام اینها متفرّع^{*} بر آن تصدیق و باور قلبی است که معنای حقیقی ذکر است. به همین جهت قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾

که به اصطلاح اهل ادب، فاء در ﴿فَصَلَّى﴾ فاء تفریع است. یعنی نماز متفرّع بر ذکر است. اگر ذکر به معنای واقعی در انسان پیدا شود، حتماً دنبالش نماز است و خشوع و خضوع و رکوع و سجود است، زیرا ممکن نیست انسان روزی بخش و حیات بخش خودش را بشناسد و سجده به پیشگاهش نبرد. انسان از کسی محبت و احسانی اعّم از مالی و غیر مالی می‌بیند، او را ولی نعمت خودش می‌داند و وقتی به او می‌رسد، در مقابل او خم و راست می‌شود و اظهار تشکر می‌کند.

* متفرّع: نتیجه.

حال به انسانی که فطرتاً در مقابل احسان این چنین خاضع است، آیا چگونه ممکن است او مبدأ هستی خودش، یعنی وجودبخش و حیاتبخش و روزیبخش خودش را بشناسد و در مقابل او خاضع نشود. تکویناً نیز در عالم می بینیم کرات معلّق در فضا پیوسته بر محور خورشید می چرخند و نسبت به او حال تذلل دارند چرا؟ برای این که از او جدا شده‌اند و خود را تکویناً مدیون او می دانند، نور و حرارت از او می گیرند و از این رو محوری جز خورشید ندارند و قبله‌ای جز خورشید نمی شناسند در عالم خود نسبت به خورشید در حال ذکر و نمازند. این جریان در تکوینات است. اما انسان که یک موجود عقلانی و دارای عقل و اراده و اختیار است، از او ذکر و نماز ارادی و اختیاری خواسته‌اند. او هم باید در تمام مدّت سیرش خالق خود را بشناسد و او را قبله‌ی خود قرار داده رو به او حرکت کند. نماز یعنی رو به خالق حرکت کردن و با تمام ابعاد و نواحی وجودش «ایّاک نعبد و ایّاک نستعین» گفتن و گفتیم به مفاد آیه‌ی شریفه نماز متفرّع بر ذکر است، ابتدا باید ذکر و یادآوری قلبی حاصل شود، تا دنبالش نماز تحقّق یابد. منتها پیدایش حالت ذکر هم مقدّمه‌ای دارد و آن تزکّی و طهارت و پاک شدن از آلودگی‌ها و لوث تعلّقات نفسانی است. چنان که فرموده است:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾

مراد از "تزکّی" چیست؟

نخستین پله برای ارتقاء به فلاح و رستگاری تزکیه و پاکسازی قلب از

آلودگی هاست که زمینه ساز پیدایش حالت ذکر است. «تزکی» و «ذکر اسم ربّه» و آخرین نقطه‌ی کمال، نماز است.

﴿تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾ انسان دستگزار آن کسی است که دل را پاک کرد و یاد نام خدا نمود و به نماز ایستاد. اینجا باز تأکید می‌کنیم که ذکر خدا یعنی فضای جان را آئینه‌ی انعکاس جمال خدا قرار دادن و بدیهی است تا صفحه‌ی آئینه از آلودگی‌ها پاک نباشد، نمی‌تواند تجلّی گاه جمالی بشود. شما اگر بخواهید صورت خود را در صفحه‌ی آئینه ببینید، اگر جرم متراکم روی آئینه را پوشانده باشد طبیعی است که جمال شما را نشان نمی‌دهد. این جان و روح انسان نیز فطرتاً دارای این استعداد هست که می‌تواند جمال حضرت حق را در خود منعکس سازد، ولی به شرط این که آلوده به چرک و رِین گناهان نشده باشد، آلودگی‌ها که کنار رفت و تزکی حاصل شد، زمینه برای ذکر خدا یعنی انعکاس جمال حضرت حق آماده می‌گردد و دنبال ذکر به این معنی، حال نماز و رکوع و سجود و خضوع و صلوة تحقق می‌یابد که:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾؛

فلاح و دستگاری انسان، در گرو تحصیل این سه مقام است، مقام تزکیه و مقام ذکر و یاد نام خدا و مقام انجام نماز. البتّه این معنا که برای آیه عرض شد، از جمله وجوهی است که آقایان مفسران آورده‌اند. امّا ذیل این آیه روایتی یا روایاتی هم رسیده است که فرموده‌اند مراد از تزکی دادن زکات فطره در روز عید فطر است

و مراد از ذکر تکبیراتی است که بعد از نماز عید و بعد از نماز صبح روز عید استحباباً گفته می‌شود و مراد از "صلوة" و "نماز" هم نماز عید فطر است.

یک تذکر لازم و ضروری

اینجا تذکر این مطلب خالی از تناسب به نظر نمی‌رسد و شاید سبب رفع بسیاری از شبهات از برخی از اذهان نیز بشود و آن این که جمعی تحت عنوان ارباب تأویل و بعضاً علمای باطن در میان مسلمانان شناخته می‌شوند و آنها روششان این است که الفاظ شرعی را اعم از الفاظ قرآنی و حدیثی از معنا و مفهوم ظاهری آن بر می‌گردانند و به معنای دیگری مخالف با ظاهر الفاظ حمل می‌کنند بدون این که ضرورت عقلی یا دلیل شرعی ایجاب چنین توجیهی را بنماید توضیحاً عرض می‌شود گاهی ضرورت عقلی ایجاب می‌کند که ما لفظی را از معنای ظاهرش برگردانیم، چون آن معنا عقلاً ناممکن است، مثلاً در آیه‌ی شریفه آمده است:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾؛^۱

کلمه‌ی «استوی» بر حسب لغت "نشسته" است. معنای ظاهر آیه این می‌شود که خدا بر عرش نشسته است و نشستن - که مستلزم جسمانی بودن است - در مورد خدا استحاله‌ی* عقلی دارد، یعنی عقلاً ناممکن است و لذا ناگزیر آن را از معنای

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۵.

* استحاله: ناممکن.

ظاهرش بر می گردانیم و به معنای احاطه و استیلاء می گیریم که خدا سلطه و استیلاء بر عرش پیدا کرده است و این منصرف کردن لفظ از معنای ظاهر و حمل آن بر معنای دیگر از باب ضرورت عقلی است، یعنی عقل می گوید در آیه کلمه‌ی «استوی» به معنای جلوس و نشستن نیست، بلکه به معنای استیلاء است و گرنه برگرداندن لفظ آیه از معنای ظاهرش بدون ضرورت عقلی جایز نیست و تفسیر به رأی است و حرام است.

مصدق بارز تفسیر به رأی

مثلاً در این آیه خدا خطاب به موسی علیه السلام فرموده است:

﴿اذهبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾؛^۱

برو به سوی فرعون که او طغیان کرده است.

معنای آیه بسیار روشن است که خدا به پیامبر بزرگوار خود حضرت موسی علیه السلام دستور داده که برو پیش فرعون آن مرد ظلام جبار معروف تاریخ و او را از طغیان و یاغیگری باز دار. این معنای روشنی است که هر آدم آگاه از دستور زبان عربی، آن را از آیه می فهمد و هیچگونه استحاله‌ی عقلی هم ندارد. ولی آقایان از باب تأویل این معنای به این روشنی را از آیه می گیرند و می گویند در آیه مراد از موسی عقل، است و مراد از فرعون، نفس و مراد از طغیان، سرکشی هوس.

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۲۴.

موسای عقل مأمور شده که فرعون نفس را از طغیان هوس باز دارد، وگرنه موسی و فرعونی به عنوان دو فرد انسانی که مثلاً پنج هزار سال قبل بوده‌اند در کار نیست و می‌گویند در آیه که خطاب به موسی آمده:

﴿...أَلْقِ عَصَاكَ...﴾^۱

...عصای خود را بیفکن...

مراد از عصا، هر تکیه‌گاه غیر خداست که انسان باید دل به آن نبندد و آن را بیفکند. از اینگونه توجیها و تأویلات بی‌دلیل فراوان دارند که اگر باب اینگونه تصرفات به روی آیات قرآن و اخبار گشوده شود، به قول معروف سنگ روی سنگ نمی‌ماند و هرج و مرج عجیبی پیش می‌آید و هر کسی از جا برمی‌خیزد و مطابق ذوق و سلیقه‌ی خود، قرآن را زیر و رو می‌کند و اصلاً یک ضابطه‌ی کلی در دین باقی نمی‌ماند و اساس آن در هم می‌ریزد و یک مصداق بسیار روشن تفسیر به رأی همین است که فرموده‌اند:

(مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ رَأْيَهُ فَلْيَتَّبِعْهُ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ)؛

هر که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، باید جایگاه خود را در جهنم مهیّا سازد.

یعنی به طور مسلم او جهنمی خواهد بود. این، آدمی است که قرآن را بارأی

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۱۵.

خود تطبیق می‌کند و قرآن را به رأی خویش عرضه می‌دارد، نه رأی خود را به قرآن و حال آن که یک انسان مسلمان باید اوّل ببیند قرآن چه می‌گوید، آنگاه آراء و افکار خود را به قرآن عرضه کند و با آن تطبیق نماید، نه این که اوّل رأی خودش را صادر کند و بعد به دست و پا بیفتد تا آن را تحمیل به قرآن کرده و قرآن را با فهمیده‌ی خود منطبق گرداند.

تدبّر، وظیفه‌ی پیروان قرآن

البته مسأله‌ی تدبّر در قرآن و استنباط مطالب عمیق از آیات قرآن بسیار خوب است و لازم است و به حکم خود قرآن، وظیفه‌ی پیروان قرآن است که می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۱

آیا قرآن را مورد تدبّر خود قرار نمی‌دهند [و در محتویات آن نمی‌اندیشند] بلکه بر دل‌هایی قفل‌ها نهاده شده است [که قرآن راه ورود به آن دل‌ها نمی‌یابد].

از باب مثال، آیه‌ای را می‌بینیم که دارای معنای محتمل متعدّد است، آنگونه که قابل جمع با هم نیستند و احیاناً تنافی و تناقض با یکدیگر نیز دارند، در این صورت اگر راجع به یکی از آن معانی محتمل، روایتی از معصوم علیه السلام با احراز اعتبار

۱- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

سند رسیده است می‌توانیم همان معنا را به طور قطع مراد از آیه‌ی شریفه بدانیم و در غیر این صورت آن مفسّری که اهلّیت و صلاحیت استنباط معانی و مفاهیم از الفاظ را دارد و موازین و اصول فهم کلام در دستش هست، می‌تواند با حُسن تدبّر و تفکّر یکی از آن معانی را انتخاب کرده مراد آیه قرار دهد آن هم به طور شاید و احتمال، نه به طور قطع و مسلّم، زیرا از طرفی دستور تدبّر در قرآن داده شده و از طرفی هم روایت معتمد و معتبری از معصوم علیه السلام برای تعیین معنای محتمل نرسیده است، در حدّ احتمال می‌تواند آیه را به آن معنا حمل کند و این خود تفقّه در دین و تفسیر مشروع است و بابش مفتوح. رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی ابن عباس دعا کرد و فرمود:

(اَللّهُمَّ فَفِّهْهُ فِي الدِّينِ وَ عَلِّمَهُ التَّأْوِيلَ)؛

خدایا او را فقیه در دین کن و تأویل یادش ده.

روش متین در فهم آیات قرآن

آیات قرآن، دریای ژرف بیکرانی است که اهلش می‌توانند در آن شناوری کرده جواهرات فراوان از اعماق آن به دست آورند. امام علیه السلام فرموده است هر آیه از آیات قرآن، خزانه‌ای است که سزاوار است اهلش آن را باز کنند و در محتوای آن بیندیشند و البته این غیر آن کار ناروایی است که قبلاً گفته شد که کسی لفظ آیه را از مفهوم ظاهرش برگرداند و آن را به مطلبی که مخالف مفهوم ظاهر است حمل کند بدون این که ضرورت عقلی یا دلیل نقلی آن را ایجاب کرده باشد. این جایز

نیست و مصداق تفسیر به رأی است و گناه. ولی اگر مفهوم ظاهر لفظ را به حال خود نگه دارد و با حسن تدبّر در آیه معنای عمیق تری که متناسب با مفهوم ظاهر است درک کند، اشکالی ندارد و بسیار هم خوب است.

حاصل این که انتقال از معنای ظاهر آیه به معنای باطن آن بی اشکال است ولی انصراف دادن آیه از مفهوم ظاهر و حمل آن به مطلبی مخالف با ظاهر آن نارواست. مفهوم ظاهر آن است که وقتی لفظی به اهل زبان عرضه شود فوراً تبادر ذهنی به آن مفهوم پیدا می کند و متکلم حکیم، پیوسته بر اساس تفاهم عرفی سخن می گوید؛ مثلاً این جمله:

﴿أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى﴾^۱

به اهل زبان عربی عرضه کنیم و بپرسیم معنای این جمله چیست؟ بی درنگ جواب را می دهد یعنی خدا به پیامبر خود موسی علیه السلام دستور داده برو به سوی فرعون سلطان جبّار که طغیان کرده است و او را از تجاوزگری باز دار. این مفهوم است که بر حسب فهم عرفی از این جمله فهمیده می شود، اما این که مراد از موسی، عقل و مراد از فرعون، نفس و مراد از طغیان، غلبه ی هوای نفس باشد، مطلبی است که به کلی بیگانه ی از مفهوم عرفی جمله است و تفسیر به رأی یا در قصّه ی یوسف علیه السلام که برادران او را میان چاه انداختند و بعد گرفتار زندان شد و سرانجام بر تخت

۱- سوره ی طه، آیه ی ۲۴.

حکومت نشست می گویند اصلاً نه یوسف علیه السلام و زلیخایی در کار بوده و نه چاه کنعان و زندان مصری، بلکه تمام اینها اشاراتی به مسأله‌ی گرفتاری عقل انسان در چاه هوای نفس و زندان شهوات و عاقبت در مسند قرب خدا نشستن و همچنین آدم و حوایی در کار نبوده که از شجره‌ی منهیه* خورده باشد و محکوم به هبوط به زمین شده باشد، بلکه این داستان نیز اشاره به گرفتاری‌های روح انسان در میان هوس‌های نفسانی است!

حاصل این که اینها همه توجیهات و تأویلاتی است مخالف با ظاهر و بلکه با نصوص قرآن کریم و از مصادیق تفسیر به رأی است و به حکم حدیث مشهور:

(مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَبْوَءَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ)؛

باید صاحب آن، جایگاه خود را در جهنم مهیا سازد و عرض شد که مسأله‌ی انتقال از معنای ظاهر به معنای باطن که از لوازم تدبّر در قرآن است، فرق دارد با منصرف ساختن لفظ از معنای ظاهر و حمل کردن آن به مطلبی که بیگانه‌ی از مفهوم ظاهر لفظ است. از باب مثال در این حدیث منقول از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تأمل فرمایید که فرموده است:

(الْمَلَائِكَةُ لَا تَدْخُلُ بَيْتاً فِيهِ كَلْبٌ)؛^۱

ملائکه داخل نمی‌شوند به خانه‌ای که در آن سگ باشد.

* منهیه: مورد نهی واقع شده.

۱- کافی، جلد ۳، صفحه ۳۹۳.

بسیار روشن است که مقصود از بیت، همان خانه‌ی مسکونی ساخته شده‌ی از خشت و گل و آهن و سیمان است و مقصود از کلب نیز، همان حیوان معروف دارای چنگ و دندان که در دین مقدّس اسلام نجس العین شناخته شده است و معنای حدیث این است که بودن سگ در خانه‌ای، مانع ورود فرشتگان به آن خانه است. حال اگر بگوییم مراد از بیت در حدیث، قلب است و مراد از کلب، شهوت و غضب و مراد از ملائکه هم معارف و علوم الهی است! این تصرّف در الفاظ حدیث است بدون دلیل، اعمّ از عقلی و نقلی و این صحیح نیست. ولی اگر بگوییم ما می‌توانیم از معنای ظاهر حدیث انتقال به معنای باطنی پیدا کرده بگوییم همانگونه که اگر در خانه‌ی مسکونی ما سگ که مظهر قذارت* است وجود داشته باشد، ملک که مظهر قداست است، داخل آن خانه نمی‌شود، خانه‌ی قلب ما هم اگر آلوده به رذائل خُلُقِیّه و عملیّه و کانون حکومت شهوت و غضب باشد، فرشتگانی که حامل فیض و رحمت خدا هستند؛ داخل آن قلب و جان نمی‌شوند و قهراً صاحب آن دل، محروم از فیض و رحمت خدا می‌گردد و اینگونه انتقال از معنایی به معنای دیگری که متناسب با معنای اوّل باشد، اشکالی ندارد. این همان روش اعتبار است که قرآن دستور داده و فرموده است:

﴿...فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾^۱

* قذارت: پلیدی.

۱- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲.

...ای چشم‌داران اعتبار کنید.

“اعتبار” یعنی چیزی را مَعْبَر قرار دادن و از آن عبور کردن و به مطلب دیگر رسیدن. اینجا هم ما کلمه‌ی بیت را که به معنای خانه‌ی مسکونی است معبر قرار می‌دهیم و از آن عبور کرده، به خانه‌ی دل می‌رسیم. کلمه‌ی “کلب” راهم که به معنای سگ است معبر قرار می‌دهیم و از آن عبور کرده به شهوات و رذایل خلقیه می‌رسیم. ملک راهم که به معنای فرشته است معبر قرار می‌دهیم و از آن، رحمت و فیض خدا را می‌فهمیم این اشکال ندارد و “اعتبار” که قرآن به آن دستور داده، معنایش همین است، یعنی عبرت گرفتن و از چیزی عبور کردن و به چیز دیگر رسیدن و این بسیار خوب است، زیرا ما می‌دانیم که نجاست سگ، به خاطر داشتن چنگ و دم و دندان نیست، خیلی از موجودات دم و چنگ و دندان دارند اما نجس نیستند، نجاست سگ بر اثر درّنده‌خویی و سبعیت و یژهی اوست و اگر این درّنده‌خویی و سبعیت در یک موجود دو پایی پیدا شد و قلبش مملوّ از خوی درّندگی شد که همه‌اش به این و آن می‌پرد و پاچه‌ی مردم را می‌گیرد، این آدم، قلبش دارای ملاک نجاست است و از مساس با فیض و رحمت خدا محروم است. اینگونه انتقال از معنایی به معنای دیگر ممدوح و بی اشکال است.

* سبعیت: درّندگی.

مراد از "تزکی"، زکات فطره است.

حال در آیه‌ی مورد بحث که ذیل آن روایت رسیده بر این که مراد از "تزکی" اداء زکات فطره است و مراد از "ذکر" تکبیرات صبح روز عید فطر و مقصود از "صلاة" هم نماز عید است. ما می‌توانیم اعتبار کنیم، یعنی معنای ظاهر آیه را معبر قرار دهیم و از آن به معنای باطنی دیگری عبور کنیم و بگوییم هم‌چنان که اداء زکات مال، سبب پاک شدن جان از قذارت حبّ مال و هم سبب رشد و نموّ مال می‌گردد که خدا فرموده است:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا...﴾^۱

از اموالشان صدقه را بگیر تا بدینوسیله آنها را پاک سازی و رشدشان

بدهی...

همچنین دور کردن رذائل خُلُقِیّه از فضای جان، سبب پاک و صاف گشتن صفحه‌ی آئینه قلب و هم موجب رشد و حرکت روح انسان رو به سوی خدا می‌گردد. اینگونه انتقال از ظاهر به باطن گفتیم اشکال ندارد و بلکه لازمه‌ی تدبّر در قرآن - که خود قرآن فرموده است - همین است اما اگر بگوییم مراد از ﴿تزکی﴾ که در آیه آمده است این نیست که زکات مال بدهد و انفاق مال کند بلکه مقصود تطهیر روح از رذائل است! با این که در روایت ذیل آمده که مقصود انفاق مال و

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۳.

اداء زکات است، در این صورت این معنا یک تأویل صوفیانه‌ای خواهد بود و مخالف قرآن کریم.

آری، از ما خواسته‌اند هم اداء زکات مال کنیم و هم تطهیر جان از رذائل بنماییم تا طهارت جان، زمینه‌ی ذکر و مواجهه‌ی قلبی با خدا را فراهم سازد و دنبال آن نماز که معراج انسان مؤمن است و نیل به لقای خدا تحقق یابد.

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ۖ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾؛

قهرمان ایمان در اسلام کیست؟

انسان بر حسب ساختمان خلقت، طوری است که هم استعداد ارتقاء به درجات عالی از قرب خدا در نهادش قرار داده شده و هم توانایی تنزل و انحطاط به درکات سافل* از دوری از خدا در وجودش نهاده شده است.

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾؛^۱

این نشان عظمت خلقت انسان است که گوهر بسیار گرانقدر عقل را به دست او به طور امانت سپرده‌اند که آن را در کنار دزد یغماگر شهوت سالم نگه دارد:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...﴾؛^۲

* سافل: پست.

۱- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳.

۲- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۷۲.

ما امانت را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم آنها تن زیر بار
حمل آن ندادند و از آن ترسیدند و انسان تن زیر بار حمل آن داد و
آن را حمل کرد...

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه‌ی فال به نام من دیوانه زدند
امانتداری هم کار بسیار دشواری و البته اجر آن نیز بسیار عظیم است و لذا
رسول خدا ﷺ فرموده است: در آخر الزمان کسانی می‌آیند که برادران من
هستند، از مسلمانان زمان خود تعبیر به اصحاب کرده ولی از مسلمانان آخر الزمان
تعبیر به برادران نموده است؛ شاید از آن نظر باشد که در آخر الزمان، عوامل
تحریک شهوت فراوان می‌شود، چراغ عقل در نهاد اکثر مردم آن زمان کم فروغ و
احیاناً رو به خاموشی می‌گراید. در چنان زمانی که دیگ شهوت به شدت در
غلیان* است، اگر کسی بتواند چراغ عقل خود را همچنان روشن نگه دارد و آن رمز
انسانی و حیات جاودانی‌اش در میان دیگ پرجوش و خروش امیال و شهوات
حیوانی حل نشود و تبخیر نگردد، واقعاً قهرمان ایمان و اسلام است و شایستگی
برادری با پیامبر اکرم ﷺ را به دست آورده است.

اینان محبوب خدایند

در بیان دیگری نیز از آن حضرت نقل شده که سه گروه از امت من به جایی

* غلیان: جوشش.

می‌رسند که در آسمان‌ها مورد مباحثات خدا قرار می‌گیرند:

۱- زمامدار عادل ۲- تاجر صادق ۳- جوان باعفت.

از این بیان استفاده می‌شود که سه ناحیه از نواحی وجود انسان بسیار خطرناک است و آن سه ناحیه اگر با رعایت دستورات آسمانی دین اصلاح نشوند، منشأ مفسادی بسیار بزرگ اجتماعی قرار خواهند گرفت. آن سه ناحیه عبارتند از:

۱- جاه طلبی ۲- مال طلبی ۳- غریزه‌ی جنسی.

اگر کسی به قدرت رسید و سکر و مستی او را از مسیر حق و عدل منحرف نکرد و با کمال دقت در حفظ حقوق کوشا شد او مورد مدح و تمجید خداست. اگر کسی به ثروت و مکنت رسید و هم در به دست آوردن مال و هم در مصرف آن حق خدا و خلق خدا را کاملاً رعایت کرد او شایسته‌ی مباحثات در آسمان‌ها است و اگر جوانی در بحران غریزه‌ی جنسی و پیش آمدن صحنه‌های گناه توانست دامن خود را پاک و عقیف نگه دارد، او نیز مایه‌ی افتخار امت اسلامی و شایسته‌ی مباحثات در آسمان‌ها است.

مفهوم عشق مجازی

چند جمله‌ای از مواعظ مولای عزیزمان امام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بشنویم:

(سُبْحَانَكَ خَالِقاً وَ مَعْبُوداً بِحُسْنِ بَلَايِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ دَاراً وَ جَعَلْتَ فِيهَا مَأْدِبَةً مَشْرَباً وَ مَطْعماً وَ أَرْوَاجاً وَ خَدماً وَ قُصُوراً

وَأَنْهَاراً وَزُرُوعاً وَثِمَاراً؛

خدایا تو از هر عیب و نقصی مبری و منزّه هستی که آفریننده و محبوب جهانیان می باشی، تو بر اساس امتحان و آزمایش نیکوی بندگان سرایی [بهشت] آفریدی و در آن خوانی گستردی که شامل انواع آشامیدنی و خوردنی و زنان و خدمتگزاران و قصرها و نهرها و کشتها و میوه هاست.

(ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا وَلَا فِيمَا رَغَبْتَ رَغَبُوا وَلَا إِلَىٰ مَا شِئْتُمْ إِلَيْهِ اسْتَأْذَنُوا)؛

سپس دعوت کننده [پیامبر خود] را فرستادی که [بندگان را] به سوی آن بخواند [ولی این بندگان ناسپاس] نه دعوت کننده را اجابت کردند و نه به نعمت هایی که ترغیبشان نمودی از خود رغبت نشان دادند و نه به زندگی خوشی که تشویقشان فرمودی شائق گشتند [بلکه]:

(أَقْبَلُوا عَلَىٰ حَيَافَةٍ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا وَاصْطَلَحُوا عَلَىٰ حُبِّهَا)؛

رو به مرداری آوردند [متاع فریبدهی دنیا] که به خوردن آن رسوا گشتند و بر دوستی آن اتفاق نمودند.

آری:

(وَمَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعَشَىٰ بَصَرَهُ وَآمَرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ

غَيْرِ صَحِيحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ
عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ؛^۱

هر که عاشق چیزی شود، آن چشمش را کور و دلش را بیمار می سازد
[آنگونه که عیب آن را نمی بیند و زشتی اش را زیبا می بیند] در این
صورت او با چشمی که [مفاسد آن را] نمی بیند؛ می نگرد و با گوشی
که [حقایق را] نمی شنود می شنود؛ شهوات، عقل او را دریده و دنیا
دلش را میرانده است.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند عشق چیست؟ فرمود: مَرْضَى است عارض
دل هایی می شود که از یاد خدا خالی است آن کس که خدا در دلش نشسته، کی
به غیر خدا دل می بندد بلکه یوسف وار در مقابل طنازی های زلیخای دنیا می گوید:
﴿...مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي...﴾^۲

قلب من، قرقگاه خدا شده و جایی برای تو در دلم باقی نمانده است. اینک
ما ترس آن داریم که روز قیامت وقتی سفره ی خدا گسترده شده و ما خواستیم بر
سر آن سفره بنشینیم، با ما بگویند دور شوید از این سفره که سهمی از آن ندارید.
﴿...أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ
تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ

۱- نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۱۰۹.

۲- سوره ی یوسف، آیه ی ۲۳.

الْحَقَّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَقْسُونَ^۱؛

شما به خوشگذرانی‌های خود در دنیا، زندگی این جهانی خود را از
بین برده‌اید و امروز جز ذلت و خواری و محرومیت از رحمت حق،
بهره‌ای نخواهید داشت، به خاطر استکبار نابجایی که از خود در دنیا
نشان دادید و به خاطر گناهایی که مرتکب می‌شدید.

اکنون سفره‌ی دیگری برای شما پهن است، ای فرشتگان عذاب بیایید:

﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ﴾ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ﴿ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا
سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ﴾^۲؛

او را بگیرید و در بند و زنجیرش بکشید و میان دوزخش بیفکنید و
سپس او را به زنجیری که هفتاد ذرع است ببندید.

﴿فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ﴾ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ ﴿لَا
يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِؤُنَ﴾^۳؛

امروز، او اینجا نه یار مهربانی دارد و نه خوراکی جز چرک و خون
که جز خطاکاران آن را نمی‌خورند.

۱- سوره‌ی احقاف، آیه‌ی ۲۰.

۲- سوره‌ی حاقه، آیات ۳۰ تا ۳۲.

۳- همان، آیات ۳۵ تا ۳۷.

بهره‌ی ما از ماه مبارک رمضان

حال ماه مبارک رمضان که فرصتی بسیار مغتنم برای تطهیر و تزکیه‌ی قلب بود تمام شد، امانی نمی‌دانیم آیا چقدر در حال ما اثر گذاشته و با پاکسازی از آلودگی‌ها زمینه‌ی ذکر و مواجهه‌ی قلبی با خدا و سپس نماز و معراج و پرواز به سوی عالم قرب خدا را در جان ما به وجود آورده است که:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ۖ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾؛

تا آنجا که از ما ساخته بود، انجام دادیم. روزها روزه دار و شب‌ها مقداری بیدار و با آیات قرآن و ادعیه‌ی مأثوره‌ی از امامان علیهم‌السلام مأنوس بودیم و به هر حال افتخار میهمانی در مهمانسرای خدا را داشتیم. این بود ای میزبان کریم آنچه که از ما ساخته بود، دیگر تا فضل و کرم و لطف و عنایت تو با ما تهی‌دستان چه کند.

عارفی را پرسیدند: بدین درآمده‌ای، هدیه چه آورده‌ای؟ گفت: گدایی که بر در خانه‌ی سلطان آید از او نمی‌پرسند چه آورده‌ای بلکه از او می‌پرسند: ای گدای بینوا! چه می‌خواهی؟ دستی که به درگاه شاهان دراز می‌شود، خالی می‌آید و بر بر می‌گردد نه اینکه چیزی می‌آورد و چیزی می‌برد.

فردا هم که ان شاء الله روز عید است، میزبان کریم مهمانان خود را با دست پر از جوایز فراوان از مهمانسرای خود بدرقه خواهد کرد.

دین مقدّس اسلام دو عید رسمی دارد که همه‌ی مسلمانان اتّحاد در آن دارند و آن دو روز "عید فطر" و "عید قربان" است که هر دو دنبال عملی از اعمال

عبادی قرار گرفته‌اند. عید فطر دنبال روزه‌ی ماه مبارک رمضان و عید قربان دنبال اعمال و مناسک حج است که مسلمانان به شکرانه‌ی توفیق انجام این دو عبادت جشن می‌گیرند و اظهار شادمانی می‌نمایند.

از سهل ساعدی نقل شده که من روزی وارد شهر شام شدم و دیدم مردم شهر را آیین بسته و چراغانی کرده‌اند و شادمانی می‌کنند، تعجب کردم که مگر غیر از عید فطر و عید قربان، عید دیگری داشته‌ایم که من خبر نداشته‌ام؟ از جمعی پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: ای مرد! مگر تو غریبی و تازه وارد شهر شده‌ای، مگر نمی‌دانی که حسین بن علی علیه السلام را کشته‌اند و اهل و عیالش را اسیر کرده امروز وارد شهر می‌کنند! از این جهت مردم شام جشن گرفته‌اند!! من از شنیدن این خبر، گویی که دنیا را بر سرم کوبیدند. ای عجب! پسر پیغمبر را کشته‌اند و مسلمانان جشن گرفته‌اند!!!...

(الا لعنة الله على القوم الظالمين)؛

﴿...وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۱

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اظْهَرْ بِهِ دِينَكَ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ امْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

۱- سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۲۷.